



۶۵



بازدید شد  
۱۳۸۲

بازرسی شد  
۱۶ - ۳۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۷۶۶۷

شماره ثبت کتاب	۹۱۶۱۶
موضوع	تاریخچه
مؤلف	...
کتاب بازنامه	...
کتابخانه مجلس شورای ملی	...

تکلیف فرستاده شد  
۶۵۴۶

بازدید شد  
۱۳۸۲

بازرسی  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۸۹۹۸

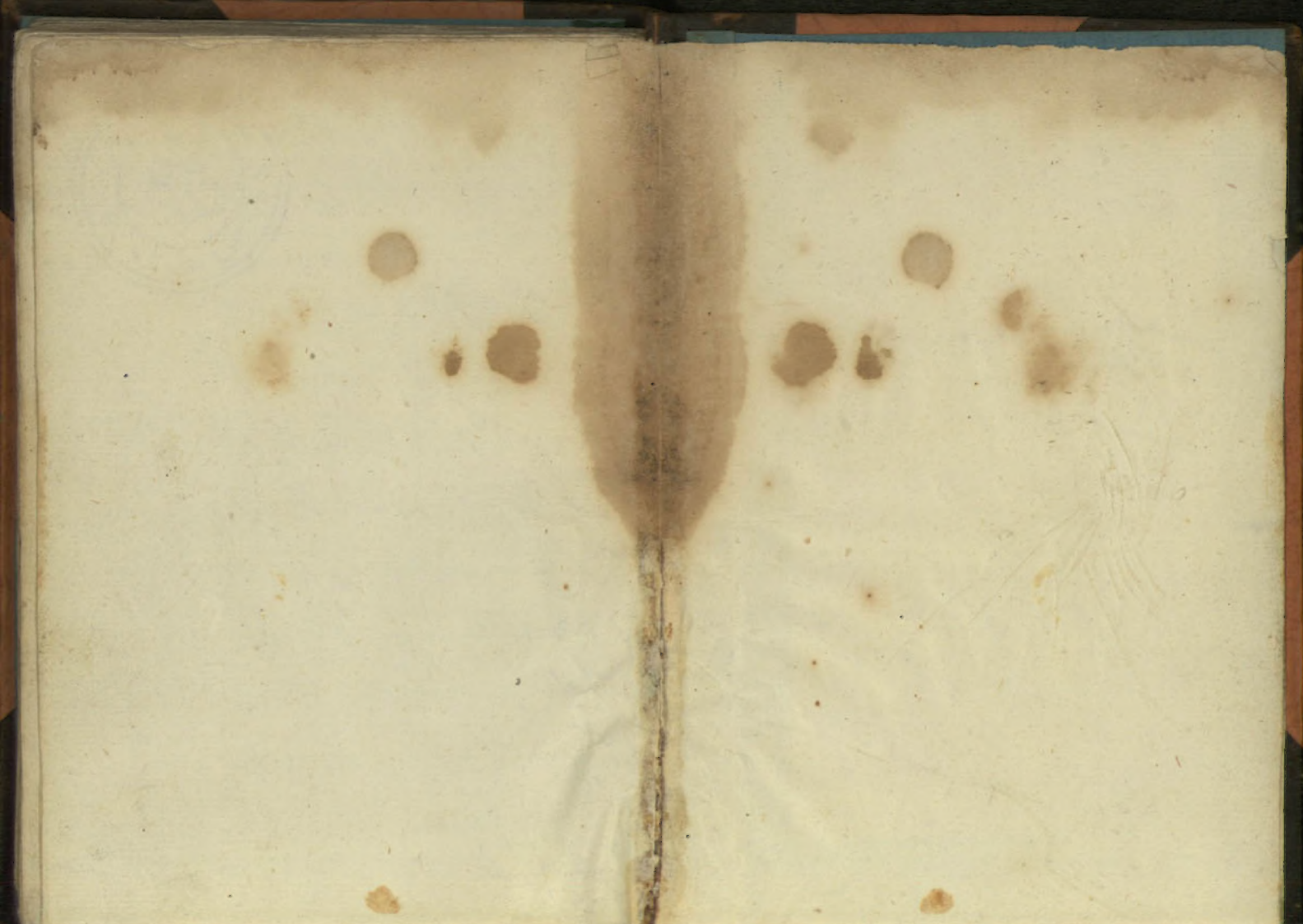
شماره ثبت کتاب	۹۱۹۹۵
موضوع	۴
مؤلف	
کتاب بازنامه	
کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
شماره قفسه	۲۹

نقلی - فهرست شده  
۶۵۴۶











*[Faint, mostly illegible handwritten text in Persian script, likely bleed-through from the reverse side. The text appears to be organized into several lines.]*







بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين العاقبة للمتقين ولا عدوان الا للظالمين  
على حسی حله محمد و آلک و اکسین اظهارین و ستم یکا کثیر **الاسم** ر و ا  
کنت که چون کسری نیست و موک و حریف نیست نبیست و در ظاهر از نشانه کفایت  
از همه و نه تمام است برستی کسری و صلم باز داری و شمس می بره بجای  
پس تو در خویش از خود که دانی این صفت را از اتفاق تمام بس که گفته  
و زیر چشمش از غایت است و در عروق و خوسا و او را که در کسری و صفت  
و دانی این صفت را چه صفت که در این باب بره تمام شوند و در میان  
خجسته از بهر غایت بلکه در این علم منزه که در فضل هر یک به بهر معلوم

که ولا تری بشن درین بخش که است پس از هر حکایت که بیداد باشد بی آنکه  
چون شخص شده و سرافرازه و جلالت در علم بر داری چنانکه از ایشان در پیش روی و در کار  
میان کردی پس از این بخش هر یک از اجزای در نوعی این بخش را پس  
رضا و الله و شکی نیست بخش بر بنابر تو اصل از بی اصل و نمیکند خواند  
و از هر دهان از دیر در دهان و کف دهان و در بنای این مایه که از هر دهان  
باید و از برای این مایه که به یقین کند به عجب است پس اصل این است  
را تا یف کهم و تاویل للباب این از چهار باب جمع مضمون و این است  
بر صمد و پنجاه چهار باب **باب اول** در آنکه بی معنی است که  
از خفا هر کس **باب ۲** در آنکه مکره چون حد **باب ۳** در آنکه بی معنی  
**باب ۴** در دشمنی ترین **باب ۵** در ذات **باب ۶** در دشمنی از  
**باب ۷** در دشمنی تا همین **باب ۸** در دشمنی تا همین **باب ۹**





**ب ۱۴** در مانده شدن شکره **ب ۱۵** در انکه خفیه **ب ۱۶** در انکه  
 در مبه **ب ۱۷** در دالت شکره **ب ۱۸** در سل شکره **ب ۱۹** در  
 که بشکره **ب ۲۰** در انکه خفیه **ب ۲۱** در شکره **ب ۲۲** در  
 که در شکره **ب ۲۳** در قی کن از شکره **ب ۲۴** در قی کن از  
 شکره **ب ۲۵** در قی کن از شکره **ب ۲۶** در قی کن از شکره **ب ۲۷** در قی کن از  
**ب ۲۸** در قی کن از شکره **ب ۲۹** در قی کن از شکره **ب ۳۰** در قی کن از  
 در خفیه **ب ۳۱** در خفیه **ب ۳۲** در خفیه **ب ۳۳** در خفیه  
**ب ۳۴** در انکه **ب ۳۵** در انکه **ب ۳۶** در انکه **ب ۳۷** در انکه  
 شکره **ب ۳۸** در مروج شدن از شکره **ب ۳۹** در انکه شکره **ب ۴۰** در  
 در خورده که در شکره **ب ۴۱** در مبالغ شکره **ب ۴۲** در مبالغ  
**ب ۴۳** در مبالغ شکره **ب ۴۴** در خورده که در شکره **ب ۴۵** در خورده که

**ب ۴۶** در باوشت شکره **ب ۴۷** در خفیه شکره **ب ۴۸** در روده شکره  
**ب ۴۹** در روده از شکره **ب ۵۰** در انکه شکره **ب ۵۱** در انکه شکره  
 در درو شکره **ب ۵۲** در خورده شکره **ب ۵۳** در باوشت شکره  
**ب ۵۴** در کریم شکره **ب ۵۵** در کریم شکره **ب ۵۶** در کریم شکره  
 شکره **ب ۵۷** در کریم میان شکره **ب ۵۸** در کریم میان شکره  
 بر نیاید **ب ۵۹** در انکه **ب ۶۰** در انکه **ب ۶۱** در انکه  
**ب ۶۲** در انکه **ب ۶۳** در انکه **ب ۶۴** در انکه **ب ۶۵** در انکه  
 در کریم **ب ۶۶** در کریم **ب ۶۷** در کریم **ب ۶۸** در کریم  
 در درو شکره **ب ۶۹** در مبالغ شکره **ب ۷۰** در مبالغ شکره  
**ب ۷۱** در درو شکره **ب ۷۲** در درو شکره **ب ۷۳** در درو شکره  
 کف شکره **ب ۷۴** در درو شکره **ب ۷۵** در درو شکره

برآید **۱۲۳** در پرکنش شکره **۱۲۴** در شربت شکره **۱۲۵** در پاش

شکره **۱۲۶** در جوارش شکره **۱۲۷** در جوارش یکوه **۱۲۸**

در داروی کسه و یکده **۱۲۹** در مرهم بک **۱۳۰** در مرسم

جاسینوس **۱۳۱** در خمش دار **۱۳۲** در خمش داروی

در پاش شکره  
در جوارش شکره  
در جوارش یکوه  
در داروی کسه  
در مرهم بک  
در مرسم  
در خمش دار  
در خمش داروی

در پاش شکره  
در جوارش شکره  
در جوارش یکوه  
در داروی کسه  
در مرهم بک  
در مرسم  
در خمش دار  
در خمش داروی



بدی طلس بکنه که روی کدشت کاج چشم ملک بستانن شاه که مرغانی  
در جو چندان برده بود که از چرخان خود را در کتب ملک فرمود  
تا مرغ را از آب بدر کرد و چون مرغی غارت کرد و چنگال شاهین افتاد  
ملک فرمود این مرغ را بخت و سیکو با بریت و شایسته خدمت است  
پس سیاهان را امر کرد تا شاهین را گرفته و چون نظر ملک بران جایگاه افتاد  
جای حسین دید که در آنجا شهری ناکشند و گویند آن شهر قطعی بود  
که در حریف کشت که با هم در کتب که اول کسی که شکار کرد ملک بخت  
و کاهوس نام داشت چون فیلسوفان یونان که را بدید که شکار با وجود چنگال  
و قوت از خیر بشیرش می آید چون ملک کاهوس بدید که یونانیان کشت  
این شکار کرد و ملک هجوم فرستاد و در نامه یاد کرد که این مرغ مرغ است  
چون بهرام شکار کرد و شش باید که آهوا بر بخت شاد شد و بفرمود که





و از فرط حرکت از عهد ال خیر بی سپه و ن شود و سبب تاخیرش اگر کج  
چنین است بعد شکار او از مرغیست تا بکلک بهترین شکار او در بر داز  
اوست و بعد از وی شاهین گوشت و تباری هم نشانیست و اگر  
لاچین بروی بریس و شکار وی بکبکست و کلک نیز گیرد و مقام  
وی در کوه است و طایع وی سپه شاهین و بروی کلک و کلک  
پرو می نمایند و مادرش چنین نامند شاهین کوهیست آتش می گیرد  
از تنه شاهین و در از گردن و خور و سه و بار یک پر و سیاه خط  
و حد شکار وی بکبک باشد و گردان و خرگوش گاه باشد که کلک و کلک  
وی بود است و تباری برید و ابل صرندق و اسل و اسل و تبار  
تبرکی و مرغی گویند و سبکس مانند که تمام وی کباب است و شکار وی  
و مرغان خور باشد و اگر اسل بعد بوی دراج کند و چون گرسنه شود

خود را میخورد و از در و سبب دارد و از سبب مرغی طبع دارد و در  
**ایمن اول دیگر** مرغ است و تباری این مرغ است و بروی کلک و کلک  
گویند و چنین گویند که مرغ است و تباری این مرغ است و تباری این مرغ است  
وی مثل شاهین است و مرغ است و بعد از آن شاه است و تباری این مرغ است  
دارد و تبرکی که مرغ گویند و پشه و جانب مرغ باشد و مرغ شکار وی  
بکبک است و گردان و خرگوش و کلک و بعد باشد که مرغی نیز بکشد  
و کلک برادر و بعد از وی مرغ را و است و تباری مرغی که می  
در از وی مرغ می نشیند و این مرغ است و تباری این مرغ است و تباری این مرغ است  
تبارش مانند سقا و و شکار وی گردان و خرگوش و بعد باشد  
و بعد از این سبک است و تباری کلک گویند و تبرکی سیل و شکار وی مرغ  
خور باشد و مرغ صابر **دیگر** مرغ است و تباری این مرغ است و تباری این مرغ است

عقاب و تیرگی و آتش و شکار و آیه و جود و باد است و آیه  
که کرک نیز کمر و وجه از آن است و تازی جغت و بر و کی نفس  
باشد و شکار و یغی و کوش و کمان و بوط بود **دفع** و دیگر آیه  
که بهترین جگر است و ذکر وی با خرقه باد بسبب آنکه در پیشگاه  
موجودیت و لیکن چنانچه می ذکر وی در کتب همه از روایت دیگران  
که ایشان هم از شنیده می کنند که بهترین جگر است منعم بجهت ذکر  
و غیره که رویا یا شکار چون نایب یا بیدار مغایر همیشه در روز  
مانند شاهین مرغ همیشه شود و دیگر باره خود را به او میرسد و ناله  
و کرمیکند و چنانچه مرغ غار پسند از ذکر چنانچه باشد آن  
بآن مرغ که اول آید باشد فروید و بخورد و گوشت مرغ پسند  
و به است نایب مرغ روزگار و روزگار بسیار است آیه است



جوز و تر پند از باشد در از تر نو پای میری گریه چشم بندری که گوید  
 بر شش نشسته است هرگز ندیدم که تعلیم گرفته باشد اما و خطری نکار کند  
 و بجز حال رسد و حکمش را بجز و لایب **هزار و شصت و شش** تا در گوشت  
 از فرزندان این علم که کشند بهترین زبان لا قیت و بازان و لایب  
 این دو طعم و افریقیه و شیر و ان میانه بازان که جستان و کسنا  
 و بازان رومی و اریست اما اشل چشم با و سیاه شست و نشان  
 لاری است اما به ترین **سبزه** بازان هند و می و به شست اما کلا  
 لاری است که سطر کشست بود و در از تر و به شست باشد و چون کرنگ  
 که نسخ شود مانند خون و دیم و کتاب علی که که گفته بود که که  
 دران بازان است بازان افریقیه در به صفت الا که به **سبزه**  
 و تخته برادر که که کتاب خود که بازان که شیر و ان صفت در اند تا

باز دیم لشک که سطر کردن و خاک چشم و بلند ابرو و لاری  
 چشم و فراخ می و میغ کف بود اما نشان بازان و م است که بر که  
 هر باشد و سطر کردن زرد پای و سپید بر و سرخ رنگ باشد و **سبزه**  
 باز در بند است که کمان ش و دست است قوی بود و شش سینه و فرا  
 خط باشد و با یک ابرو مانند ابروی خروس اما نشان بازان که **سبزه**  
 است که چشم وی زرد بود و سفید می ل و سبز پای و ابرویش مانند  
 ابروی کبک باشد و خوش شش زرد تعلیم نه بر و اما کبکیری  
 دستهای در ایشان همه رنگ باشد نشان مخصوص نه و در **سبزه**  
 صابرند و سکار مرغان بزرگ کشند و خوش شش باشند که **سبزه**  
 کسری سپار عاشق نگه بود و گفت بهترین همه بازان به جزیره است  
 و بدترین را با بامندی و چینی و ارمن بود پس با و که در اند **سبزه**

عجب کم کردند و ترین همه بزرگان باشند و خوش خوی و دوستی با  
هر کس باشند طاقت نکند بزرگ ندارد اما بشمار مرغان خور و یکسای  
و در کتاب علی دو توده دیدم یاو کرده بود که من دیدم یاو شنب که تیره  
و چنگلش سیاه بود آن بزرگواران سیاه صابونی خورند و در کتاب  
کوته دیدم و خواندم که با شنبابونی گویند و در کتاب خوانده ام که با  
هسته مثل که بر سفید و او سیاه شش تبار و شب خط سیاه کشید  
و اگر با سیاه باشد خط سیاه کشید و بر سر بری دارد و در تراز  
پنهان ماند و زلف و چنان یاد کرده بود که شش این از آن سیاه کشید  
و در آن بود است اما درین عصر مایه سیاه چشم کشم و در  
بازشید زیرا که خرقه است باشد بکسب است که باز من و کبریت  
شده که من وی است است و تهرکی جایی که پس چون گشت

وی کرد آن کج سیاه بود و بدترین همه بزرگان باشد زیرا که صفت  
چنانکه خورشید شایان پرده ترا چرخ باشد سبب که پدر وی شایان است  
و دلیل بر استی می است که حجاب است که نام وی است و  
و میر و ز گویند و تهرکی لوری از خایه وی سبب میزاید و از خایه  
دیگر مرغی مانند وی و این حسن را اصطلاح پس یاد کرده است که در کتاب  
چونانی از مقدار چشم دیدم که سبب آنکه این مرغ که سبب از وی میزاید  
است که رو باه بروی میباید و درین زمان من دیدم که بهای روزه  
پیکان با هم بودند و آنده **بسم** **باب پنجم** در کسب **کرم** و ارباب این  
کشته اند که بکسب سیرین کون بازان و لا و در ترین است که پر با که بر کرد  
آنچه در ولایت چمن نقش سینه است باشد و آن خطهای سیاه که بر خیزد  
مثال سم آه باشد و هر دو پر که در کنار دهن است از چپ است



همه سیاه باشد و گویند سرخ سپهرین گفت باز سیاه که باز در قیامت  
کرایه و خجای سیاه اش فرخ باشد اما از ولایت ارسویه و کشتی  
بازان حبیب باشد بحریف گویند عجب جسد شد و کفش باز سفید از همه  
باز تا تیر بر تراست و زو و تیر کم کرد و صابر بر بریدن و پرو کردن  
در مو و یاد کرده اند بعضی از بازان عجب کم که باز سفید را تو که از باز و کراست  
کفتم اگر این راست بودی عجب کردی هر که هر کس بودی در حق  
و اتفاق فادیس که باز سفید پیدایشی و این را هرگز نشانی از او  
دران ولایت که کلان سفید و کبک و روبا و سفید شد و بل می کند  
که اختلاف اولی ایشان از ولایت است پسین که می خاقان که باز سفید در  
ولایت باشد که چون بیکت در پروا آید تا نزدیک هوا کشیده از  
عجب جانوری فوری آرد که جانشنا باشد و بیکان خود را طعمه میدهد

مردت و باز از سفید پشته است سیاه که انگشت که آن نور را پدید  
باز می آید که چشم ممکن باشد زیرا که بازان بار دو و نفع و مشک پشته  
جان کوس که می فرج هوا گرم و تراست و سردی می عاضی است از  
حرکت با تیر سیاه گویند و واجب کند چون درین دو سیاه که در  
ترین جانور است پس از تیر است که دو سیاه بهترین جانور است  
باجای میگوید که چاد واری که جوسل بودیم پس از خون از سفید  
سفید در دست و دهم خوب منظره ناکا باز در پسین آمدن پشته  
نقطه باز شکار قاصد باز را که روم و در پروا آید و چندان چرخ که  
از تیر غایب شد و من از و امید بریدیم بعد از ساعتی دیدم که باز از  
جوانم و در چاکلشن جانوری مانند مارهای بستم و خبر داری  
بردم منم بود تا در پشت نهادند و نهان کردند پس از سیاه که

پس خبر داید که با نوری هست متعال با رمانی ایشان از  
 المؤمنین علیه السلام روایت کردند از عبد الله بن عباس رضی  
 عنه فرمود که بواسطه رست از حیوانات مختلف و آنچه با نوز و کثرت  
 جانور است مانند مارهای شمشیری اند بهر غلیظ و از حرارت  
 هوا آتجا میروند و پرورده می شوند و گویند که ماران سفید  
 را نیست مگر زنده نادر و آنرا شمشیر گفت و روزه شست و آن  
 جانور را با ایشان نموده پنهان حکایت کردند که چون قیامت  
 با سر خدا جیل جلاله و هم نواله بر شکمی و دریا از حرارت از دریا  
 تر و از زمین دود بر خیزد و چون سرد و در هوای سرد که کرد  
 باشد جمل جانبا از آنجا که کن چون بکوه آتش رسند هر چه  
 مانند و شست شوند و بعضی گویند که آتش کردند و در هوای لطیف

در جسم چند دایر شوند پس اگر تری بر سطح ایشان غالب باشد  
 کرد و اگر سردی بر تری غالب شود برف کرد و اگر خشکی غالب  
 باشد و اگر اعتدال پیدا شود هر چند ترکیب بروی پیدا شود  
 مزاج اما معدنیات یا نباتات یا حیوانات پس اگر مرکبشان خرد و شایسته  
 غالب کرد و همانجا باشد و کسل کنند و اگر آب یا خاک غالب بود و خست  
 بجانب مرکب خود ازین سبب است که در اوقات جانور را بسیار دیکه  
 آید و درین روز کار خیزد و اندوخته **صلوات** **ششم** و در میان  
 که چند گونه اند و اینست از فیلان این ملک که با از این مرغ است  
 اول شیشا و دوم خال و سوم کز و چهارم راجی پنجم کزنجی و ششم  
 بترا از میان است و تباری عظیم گویند و بروی بولون و این  
 است که بگوید و این است که او بر دانه که است و بر پر و دانه



از اهل بیت که گویند که خالو بهترین باز است و تباری طایفی گویند  
 بروی مجلس این نوع است که مادر و پدر او را پسر و دختر بزرگ شود  
 پس فرزندان پسر و دختر نایده باشد از فی تعلیم شکار کرده و او بگریزند  
 گویند که اری بستر است و این قول درست تباری جوی گویند  
 و کسب این این نوع است که مادر و پدر او را از فی تعلیم کرده باشند  
 اول خریف نامند اما نوع دیگر و بد است و تباری راجعی گویند  
 و بر چنینی این نوع است که همه دشمنان شکار کرده و بدست میآورند  
 اول بهار در دام نهادن است و مختلف خوانند نیک شکار کنند اگر نیز  
 و نوع دیگر که رنجی است تباری مترجی سلی گویند و بروی کسوف  
 این نوع است که بچه پرورده باشد و در کودکی خورده باشد  
 و بی سهری مایل بود و اهل عراق کارگر زن هستند و در جنگ

شکار

گویند و این تباری هم باز است و الله اعلم **بسم** در خشت شکار  
 و دوشش یکی بازان یا کرد و اندک طایف علم شکار از ترخان ترک و  
 مرزبانان و غیره و هم کشتن سترین باز است که خورده و سر باشد  
 و در از کردن و بهر تفریح و کشتن فرای چشم و دماغ و حس و حس و حس  
 نیز منقعه و سوراخ پسلی کرده و کوس کوتاه و پری حوالی و پری  
 کشت و کف سیاه و طبع زیر کمال و بسیار نشاء و قیامت  
 چون پرند از دو و راندند و شکل مناد و مناد غراب بود که این  
 شکل از نایبیت وی قوی باشد بسیار مایل آن نوع باز که بد است  
 ترکان از اجقری گویند این نوع مذکور که در شکار یک بچه باشد  
 و شکارش بر دوش است باشد و آن سخت برود که دلاور  
 باشد و بعضی ترکان آن باز را طرغان گویند باز و از آن خراسان

نشستن انداز چای و لی سر بزرگ سپارد و من بخاک  
چشم بسته شد و از آن استادن اهل من گویند می باید که او از سر باشد و  
سنگ و دین پرش نامد پیش باید و اهل تجربه گویند که نشان باید  
شکار بزرگت را شاید و در پیرین و طاقت دارد و گویند  
باید که کشیده روی بود مانند کرکس و سر فرج نبیند و کتف سودا  
پستی دوان چشم روشن دید و غیره غریب ابر و غیب باشد  
کوته و نبه ساق قوی گوشت سیاه زبان سبز پای نیل پنهان کف عظیم  
رود قوی و شش سوراخ خوش خلق سهل ریاضت تعلیم کرد  
سنگ و بعضی نهادن کشت اند که باز از خانه نایک بند و اگر  
دلا باشد دست را بکند و اگر در روشنائی نبیند که زنده بود  
نشانی است اما شایین چیست غیب طبع گرفته دارد هر چند که زنده  
کم

کمتر بود و دلا و تر بود و بعضی اهل تجربه می باید که در دم که دو باز یکجا  
نبیند نزدیک دیوار تا وقت چال انداختن هرگز از روی چال  
نبیند تراند از دانه بوقت پرواز منوی شکار بقوت تر باشد  
و گویند درین همه نشانها باشد موافق با است خاصه در درخت  
قوادم و هر چند برای قوادم دراز تر باشد آن شکره و در سبز  
حکما گفته اند قیاس از شاهین باید کرد هر چند که قوادم او دراز تر  
گوشت و شش کثیف باشد دراز پرنده تراست و در انفس چو پرنده  
و باز شش پرنده تر بود و قیاس کن از لکب و در لاج هر چند  
قوی و دین کوتاه و دلا و پریه شش اند که تیر و لطیفش بود و شش  
**باب هشتم** در شمشیر شایین عطفیف کوید از قول اهل  
تجربه که شایین را همه گفته اند تر تر است و چون انفس گیرد زنده بود



شماره پارس کند و بی حس یک کشت یا هم که سینه شاهین از میان کشید  
مخمله دارد و قوی پی بود و پوسته گوشت دست در آن است  
شاهین که بره از در آمد و ضربه کشا کرد اول سینه زینا بخاک  
چنان که این قول است و ان اسکندر است و غیاث که گویند  
که گشت دغا خور در زیر کوه و کشاد دست و دغا دار بود  
همه است که گریخ در کوه خور و اول مصر این شاهین از فو که کشید  
**باب نهم** در شناسن شاهین زیر که متعلق است به نیکو کار  
و جسم و زبان بزرگ بهترین شاهین است که فوخ دهن باشد شکر  
و پیچ و ریش و لب و گردن دراز و ساق پر کند و دهن و ران مناع  
چشم و پارس خور و زور و کداز و خشم زور و کوتاه و دنب  
و اندک پر و سیاه زبان مشغول قامت چون نشسته هر دو پای را یک  
مقد

بسته سخت گوشت و گران سنگ بود و آینه **باب دهم**  
در شناسن بهترین شاهین است و این علم گفته اند شاهین پاک است  
شکار بزرگ بود و خور و سرباشد کشید روی دراز کردن و پیچ و  
خوابی باق و فوخ و دهن باشد و وصل و سینه بزرگ چشم و دنب  
و نیز نظر لطیف و کوتاه میانش و پر یک دنب چون پر  
همه آرد از یکدیگر که در چوب سلیب و بالای پرانش کوتاه و در چو  
خود را خنجر به پیشه است دارد و است و ان اسکندر به یاد کرد که  
این صفت که میگویند مقام این شاهین در قهقاری است مغرب  
و نام بیاخته خوانند سیاه پشت باشد و زشت تقای و حرقان گویند  
این شاهین که نشان میدهد خیر است **باب یازدهم** در شناسن شیر پر  
گویند که نشان شیر پر است که یک میان باشد و دنب که در **کلیله**

۱۱  
و ساق پیرای خوافی کشت ده کف و سبزی بزرگ کشتند فریم  
آکنده شنب و زن قنق و سوسن و خرفه قوی کشتند و جمعیت  
و چون پرا جمع کند بر سر شنب گیاه دیگر بگذارد و سبب بچون  
بر سر شنب نشیند است و سپاس بخوار باشد و زو و ک از و چون خاک  
و در اندازد و خوش خوی بود و آینه علم **ب** **در کشتن** و شنب  
ش این بهترین کف سرخ باشد و بر وقت مدی نزدیک بخار است  
خوب نظر باشد و قویست دل بر شکار بزرگ و زو و بانیست  
اما اگر اوقات مقام دی در که صحرای بود و شربت و شکار است  
و بهترین آن است که شنب جمع و ارد و صیف می که بکند و شنب  
دارد و سپاس بود و بسک پر دانه در هوا خا که از چشم غایب شود  
شاید سیاه مقام دی نزدیک آب یا خیر باشد و آن شنب می که کشت  
در

۱۲  
و شنب و نهاید بکند و بوی چنانکه پرا باشد و آن شنب بزرگ  
و بر کر باوس با صابر و فل کف ز می پرا کند که اصل همه شنب است  
تغیر بودن ایشان میباشد که در بقدر جایگاه که در وی مقام دارد  
کویند که شنبای چنین بر شایان که در موش اند و بر وی سپاس و شایان  
مشترک ولایت عرب و آینه علم **ب** **نیز در کشتن** و شنب  
و اوجم را و اینکینند از آل هم شکر که شنبای از کف در صحرای  
بر کاف و حق فایست بر تعلیم و شوق چشم و شربت و بزرگ شکار و قوی  
و صابر تر بر رنج و در این صحرای دور و پیران گویند عرب که صحرای  
چند آن طاقت دارد که از وقت بر آمدن شتاب تا فو و شنب در پیران  
و سخت شنبان بود چون شنبان می بکند و باز بندد و آن می که در کاف  
بکشتی هم از کاف بکشد و شنب مشهور در کاف هم شکر و در کاف



مردم و پس بر شای بزرگ و کونید که چرخ این بزرگ نصابت کی  
هر چه در حجر مجید که امکان آن هسته بناد که در هوا تواند که رفتن کند  
در این بزرگی هست و چای هست که مرغابی را از حجره گیرد و آن چرخ  
علویت **باب چهارم** در بیان تهر چرخ منور و این علم گفته اند که تهر  
چرخ نیست که سرخورد و در دزدان کردن پس و آن چشم و غیره  
پسند بر و اندک پر و نرم و قام پر با خاکی مطهر متعوی و بن نیست  
بزرگ و فرخ نیست و دمان و سورن می کشند پسند فرخ و دنب کوهان  
دو شاخه سیاه زبان غضب قامت سپاسخوار و چون شسته با پا بزرگ  
حرم قد و نیز دیدم چرخ خلوص که در دنب چهار ده پر و شست نام وی  
حردب است و بهتر از هر چرخ است و گفته اند در این وقت همه اوج چرخ  
**باب پنجم** در بیان شمشیر تهر چرخ در شکار بزرگ حیوانات گفته اند که

سبب او که بر کنار و جنب وی مفید باشد و اگر باشد اندک باشد آنست  
 باشد و صابر برین کشیدن اما چرخ زر و که خدای او نیست و خوب  
 منظر باشد و نگاری اما چرخ منبر که خدایش ضایع بود و که در  
 بود و دلیر و پرنده باشد اما چرخ سر که نقطه ای بر جنب دارد و بر  
 نگار باشد و سخت گوشت اما چرخ مفید که خدایش بود و لطیف باشد  
 بهترین و صواب بود و لیکن پروازی باشد و الله اعلم **باب ششم** در بیان  
 بهترین و صواب و گفته اند از باب این حکم که نشان شیرین و صواب از بهترین و صواب  
 از شاهین باید کرد و بعضی گویند قیاس از چرخ باید که قرص و راست است  
 که قیاس کرکج از علوی باید که قرص بهترین است که سخت مفید بود و خدایش کرکج  
 که بود و جنب و دراز کردن طاق بود و الله اعلم **باب هفتم** در بیان  
 و دال بر او کیست و از اهل عرب که بهترین است که استبداد باشد

۱۷  
ارکان بر یک چینه و در اساق و پیرکشت ده کف فرخ و مان یمنه  
سرخ و نرم بر سرش نقطه ای سفید بود و بر پشت و کونیه که چینه  
مغرب او را میسر بود اما چینه بریت که سرخ رنگ بود و دراز  
و پرمای قوام او و خورد سه و مغال چشم و سرخ و بلند ابرو و بزرگ  
کف و طبر ساق اگر کسی در صخره خورده بود بکاری نیاید  
در شرط سکره دار که چون باشد و انت می کنند از خط رفیع محمد  
جاس که در ملک معروف بودند با دب شکار و احکا اهل این علم  
بهترین باز داران است که باز از شفقت نگاه دارد و در سم زد  
بروی خوب تدبیر بود و مطلق کند و ریاضت و تیمارده شهرت علم  
بقدر قوت با ضمه وی بود و آن را که در سبب سکره خورده بود آزار  
و نه کند پس واجب مرغه او اند سکره را که او را یکی پاره کرده است

ان

۱۸  
سکره باشد و بشکار غلب بود و سودای او بر تابد و بر سنج سکره درون  
پس باید که چون خداوند سکره ترا اختیار کرد باز دار باید که این  
بخند و پس کار دیگر مشغول نشود و پوسته خود بیکره دارد و  
در احوال وی نظر کند که افعال طبیعی میکند یا توبه دانش  
از بیماری و چون از دلمه پرو کند زود چشمش بوزد و در اول  
در پایش بند و بعد از هفت روز چشمش بسته کند و در سکره  
بسیار نظر کند و پوسته روی سکره بگرداند تا افس که قرص نماید  
که باز از وی تیرند و امید کرد و آن عیب نیم است و چون باز  
از دست باز دارد بر دست نیفتاد تا پشت و پایش درو کند  
و از کرد و دو نگاه دارد و از کرمان و سبب با و مکنی و بویا  
بدو شیر و چون سکره و سکره کن و کن نعل و هر چه پنهان باشد

یا



کند و بستاند در میان مردم خجسته دارد و زن عاقل و فاضل  
بر پشت باشد و چون پسر شود در محال تحصیل کند تا پانزده  
نشد پس و اگر بجایگاه ضرورت چنانکه بعضی بستاند  
که کند دست خود را زده و اگر دل پسر کوتاه دارا نکند  
زندگی باشد که بسترین او ای سکره کوشیت که در صحرای عبادت  
کرده باشد و نیز او موافق کشد و بهر مرغی را که طبیعت خود  
باز چرخ روزگار خود که خوشی بوده و چرخ و شایه این را بدست  
کند بقدر آنکه صلاح داند باز دار باید که جمعی باشد و بگذرد  
خدمت باز و یاد کرده اند که بسترین موافق سکره است که  
شب بسیار بر دست دارند و سکره نزدیک او دارند و  
بعلی مهربان بشود و با سبب تعلیم دهند و بطلیل ناموزند و از  
کمر

کند از روز و از ده سکره که در آید و چون باز حاج کند و بخواند نیاید  
صبر باید کرد و حسن در آتاقوی بگیرد و باز را از سحرگاه  
کند تا کامل نشود و سکره نیک کند بی سکره سکره تا طبع نکند  
و از چرخ و خون و کشش پر و دشت و از گوشتهای مملو  
نگاه باید داشت چند کند که سکره همیشه سکره کند و فریاد  
اگر خوش خلق باشد پوسته فریه نگاه دارد که چون سکره فریه  
و بیمار شود روز و علاج توان کردن و بعد آن کند که هیچ  
بر سکره را نکند چون عاشق نخواهد که هیچ عیب بر معشوق سپند  
زندان خانه دارد که بی دود بود و تابستان در خانه خنک  
باد سوم نباشد و بویای خوش نزدیک وی دارد  
۱۴ درستی میان طبیعت سکره است و آن گفته اند

که سکره و طبع و ترکیب و کیفیات و کمیات یکدیگر نزدیکند باز  
 معتدلتر است از سکره لطیف تر است و نازک طبع خاصا  
 و حتی آنکه باید عرض در مزاج وی تغییر بدیخی آید بیماری غلبه  
 تری و گرمی باشد و او می سهر بود بر قدر قوت سکر اما با  
 هم طبع باز است ولی کوچک تر است و او می قدرت قوت  
 سکره وی و با اما شایین بگری گرمی و تری و در بیماری وی  
 از طبع هم بود اما شایین کوهی نیست مزاج گرم و تر دارد و پا  
 شایین مزاج گرم و تر دارد و او می سهر دی گری اما با طبع گرم تر است  
 از همه تا چرخ را مزاج سرد و خشک است الا چرخ علوی بکریه کریه  
 اما تامل هم طبع چرخ علویست اما اگر مزاج وی از طبع غلیظ است  
 بدین جهت دیگر سکره شود اما چرخ هم طبع آهسته است الا آنکه اندک ثابته  
 لطیفه  
 از

تر است و الله اعلم **باب** در طبع سکره و حاکم گشت ملک ترک که باز  
 دلیر هواد است نوشیروان گشت باز سکره نیکیت چون عرض فار  
 بر کار تا خیری کند و قیصر ملک روم گشت باز پا و شاکه  
 چون کار خود کند و بخورد و در کار باره بر سر آن مردار و زو  
 گرسنه باشد و علمای محکم گشت که باز مرغی سپار بخت است به  
 شکاری پس چون کار بزرگ کند معاوت بخوابد چنانچه چرخ  
 بر مایط گشت باز ملک جبار است نه نمی که هر که تعلیم پذیرد چنانکه  
 چرخ و شایین ملک همه در دول و بیت بی تسلیم از شجاعت  
 میکند و از حساس گشت باز ضعیف گشت و قوی ل و دلیری او  
 بسیاری حرارت غیر نیست که در دیگر سکره نیست با طبع سکره  
 از حساس پس که پوسته مقام وی نزدیک است باشد و با



شمار کند و پوسته بولایت باشد و بعضی گفته اند که با رعایا تفت  
 که بر سببی که چون جانی باشد در دست نباشد و بی کاه طلب  
 بر آنجا آرام گیر و محض راوی گفت بمن رسید که مردم را در حالت  
 حاصل شود یکی چون بر تخت مملکت نشیند و بیم چون باز یک  
 گیر و بیم چون بر آب یک نشیند **باب ۲۱** در آنکه چه غرض است که  
 بوی شکار کردن شاید هست کردن و باب این صنعت که شکار کنند  
 که از جسد شکار باشد تا صنعت خود بنمایند و در میان شکار دارا  
 آورند پس تسلیم کردند که از شکار سیاه را که تازی عذاب گویند  
 برومی پاکبک و زانرا برومی کالو لاکویند که کچک کیرد و کوه  
 که در روم ایلو حسن گویند که مرغان خورده که در میان دارد باشد  
 بکیرد پس چنان باید که بهترین نوع بچه باشد که از آشیان بستانند و  
 بکن

چون بزرگ شود و پوسته در خورش مرغان زنده و پندارند  
 شناس شود و چون زنده را بشناسد آنکه تعلیم کند بخواند  
 تا پیا موزد و چون این همه تعلیم کرد و تمام شد آنجا بجهت  
 سه روز مرغ زنده دهد و چنانکه شکر را تعلیم دهد تا بر شکار یک  
 و پوسته مرغ زنده بکشد تا طبع مرغ زنده گیرد و عظم  
**باب ۲۲** در آنکه چه طعم شکار بکشد باید که در آن مرغان  
 تا از حال ببال کرده و طبع ایشان تغییر کند از فریبی بلاغی چنانکه  
 خواهند و اولین پس واجب کند مرغان را چون باز را  
 بکیرند و لاغر بود فریب کردن آنجا بر قوت وی یا شکار کنند بر فریب  
 تا بر قوت وی احتمال کند چون باز را بچه باشد اول بهار در دردم  
 اگر اول فریب است باز فریبش کند تا گوشت خایگی بکیرد و الا

۴۲  
 هلاک شود و باید چنان کند که یکبارگی لاغر شود و گوشت که شکم را پر  
 کردن و بخواندن تواند آمدن پس ابتدای تدبیر باید کرد و بعد  
 طعام کم کرده از گوشت که بخورد بی رگ و از گوشت مرغ خالص  
 و از این قدر باز را زیادت باید داد و از برای منسه بهی که طبع لطیف  
 بکمر خیزی در هر شب تغییر پیدا شود و سبب این نیز آنست که لطیف  
 دارند و اگر خواهد که ریاضت دهد از وقته گوشت بپزد که کند تا  
 از ربعی یک سوره روز از خوابش منع کند و بسیار بر پیش نگاه دارد  
 چون بدانی که گوشت سبک باشد و شکار چنین میکند که خواهی و در خواب  
 زود بجا بخت میکند و یکبار در این وقته را زیادت کند و لیکن بر دشت  
 شب از وی کم کند و چون بختی بدین بگذرد و بارگاه را بر او نوحی  
 آن ربع دیگر را زیاد کند و بر او شستن کم کند خصوصا اگر سکره  
 دارد

۴۳  
 باشد و گوشت اندک سکره داران که چون سکره را طعام دهند باید که  
 بنشیند تا طعام از جگر باز برود و آنجا که کبر سکره را شکار که  
 طعام دهد بعد از نماز دیگر تا به بخش طعمه اش نهد تا جگر از  
 پاک شود و لازم کند باز و از آن را که طعام بقدرا که در جگر  
 باخته وی احتمال کند و چندان اندک نهد که سکره ضعیف  
 خاصه در رستمان به بنای هر دو در از چندان طعام باید داد و آن  
 بعد از دو سوره شب جگر بشن خالی شود و باز در یک سکره اگر سکره  
 خوش خلق باشد و سبک بجا بخت میکند و کار بر او می کند چون  
 طعام دهند از پی و استخوان پرنه گیر کنند و در جگر دو بار شستن  
 دهند از پرنه خود یا پرنه و استخوان درست چون کردن و در آن  
 بامنداشن پاک کند و رویش فایده شود و بعضی گفته اند که سکره



چون نگار کند و میرش خواست تاب ناپ کردن تا شمار از گم  
و از دم زدن باز استند زیرا که این چند مرغ صفت پیدا  
شود چنان بگوید چون نگار کند دو پرهایش کند بکار که  
بایستی خود پر مرغ بکند و بخورد و چون کند و صحر کند و اگر کند  
کند و در خوردن گویند که در کلویش و سوراخ دارد و یکی را گوشت  
است و یکی را آب نفس اگر بخورد در تابش است و نفوذ  
کافی نفس رود و چهار شود و پیکش که این سخن است زیرا  
که در کد که باو شد به الا هم باد و اگر خری دیگر و حبه  
الحال سقط شود ضرورت زیرا که مجاری شش نباید باز ماند  
حرکت دل جهت این بایستد و اگر خری دیگر که تراز باد  
شش بود و باور منع کند و نفس منقطع شود و حال میرود و در

عده یا بگوید هیچ چیز از من نمی رود و بنفص اگر آب و  
متفق کنند یکجا هرگز عرش نرود و یا ماهی از باد و ملاک شد  
و الله اعلم **باب ۲۳** در موش نکره در خواندن روایت می کند  
خاقان از حکما این عمل که چون نکره در خواندن اجابت کند بسیار  
یکی آنست که جام شده باشد و فریب گشته و دیگر آنست که باز در جام  
گشته از برداشتن نکره در وی حش پدا شده باشد و یا  
در مخرج وی حرکت کرده باشد و باز را منع کرده از خوردن اگر  
اگر جام و حش است باز دارد و دیگر باره برداشتن باز را کار فریاد  
و موافقت باز نکند اگر از عت باشد پیراست که علی حش کند  
و گفته اند استادان که باز نور اول سه نوبت بگوشت بخورند  
بعد از آن مرغ کاهی از درخت ناید خواندن و کاهی از زمین تاغی

آمد کند و اگر قوتش کافی نیست بماند تا صبحی سبب باید کرد  
 باز اگر کم یسد و آنکه بخواند و در آنکس تا باز باید خواند  
 باشد سیرش کند تا باز قطع کند بر طعام و بار دیگر اجابت کند  
 و اگر نماید آنکه بگویم تا بفرج بخواند چون باید سیرش کند و مقید  
 این علم گفته اند که چون شکره پروا کند و بخواند غریب نیست که  
 بگویم تر باشد پند از اگر فرو نیاید و بر پروا نکند هشتاد و یک  
 نشیند تا مدوا که از برای این صفت گفته اند که بخواند باید  
 که در آنجاست کند و بگوید هم سنگ ربع درم در نیمه گوشت  
 کند و بخوردش و بدو یا بستاند منک حقیقی ربع درم نیمه  
 در خورش و پس هفت که در شکم دیت می کند و یا بستاند  
 عرق انوس را بگوید و در روی نوبه دو در آب بکشد باید

م

بدست مالد تا هفت و شش در آب بر آید آنکه گوشت را خور و یا  
 کند در آب بخوردش و سه روز بدین صفت بعضی گفته اند که اگر  
 خسته آنکس کند جفا در و پنج پیل بر رخ کاوست بر بود و بپزد  
 اگر شکره بخوابد باید که باز در آب برودش تقصیر کند و بخوابد  
 و بستاند از ناله است به بعد را بستاند در خورش و در نیمه  
 مالد و بعضی گفت اندک بگوید که بر یک و پنج در خورش و در نیمه  
 جسدش پر شود و زیرش بند و تا سقط شود آنکه مالد و بخورد  
 و در خورش خویس کرد و در نیمه علم **ب** ۲۳ و حلیت آنکه  
 باز بر سنگا حرص کرد و در وایت کند از محض این امر که چون شکره  
 بر دست کار نرود و باید که سه و ده شکره را هم از آن نوع رخ  
 که قصه کارش کند چون برستد و بار سیر شود آنکه شکارش



و چون چند کدما شکا کنند و اگر نه بار دیگر بشکار برود و بدان مرغ  
 پراند تا بکشدش و سیر بخورد و بگوید از آن شکا کند اگر نکند از روز  
 هیچ بخوردش و در روز دیگر بشکار برود و بدان مرغ پراند  
 بکشد و سیرش کند و در سیر چنان کند باز شکاری شود و اگر باز  
 شکاری باشد آن روز کافی کرد و با شصت و پنج سیر بخوردش و اگر نه  
 بدو می کرد و اگر نکند و سیرش پیکر پی عفت و بی رنج سیرش  
 و اگر یک مرغ بر عفت پیکر و بی رنج سیرش کند و گویند در سیر  
 یکبار از مرغ غایب سیرش باید و اگر دوبار سیرش کند به غایبی کامل  
 شود و از دنبال لکب برود و همیشه مرغ غایب را طلبد زیرا که  
 مرغ غایب را آسانتر میگیرد و بی رنج و کشته اند که چون باز پیشه  
 کند باید که هم آنجا که شکار را گرفته باشد سیرش کند و شصت و پنج سیر  
 بخورد

شکار از دنبال لکب  
 سیر و کشته را بدو

که همه عیب و کوهستان باز را چون سیر شکا کنند و کوهک خواهند  
 کردن و صحرای بزرگ کوهک یا مرغی که خواهند شکارش کردن باز عیب  
 چون پیکر و دجال سیرش کند روزی چند سیرش کنند بعد از آن  
 کوهک را سیر کنند و باز از دنبال را بکشند اگر از دنبالش بود و  
 و اگر نه همانجای که باشند سیرش کنند تا با طبع کند و کوهک با  
 کشم این مرغ سخت سیرش نماید زیرا که رنج شکار خود کند اگر کسی  
 پس چون مرغی بی رنج تحمل شود و عفت شکار کند به کد  
 همه جانور را قوت قهر تحمل است نه بی مرغی که بر پوست مرغ کسیر  
 چون مرغ کوش ایند و کشتش کند پس چون شکر داشت که بی رنج سیر  
 هرگز شکار نکند و رنج نبرد استادان روم گفته اند نباید شکر در دست  
 کردن برشته اگر بسیار بخوردش و بند زبون گیر شود و بی شکار

نبرد و الله اعلم **باب سیم** و پنجم در جفت اندک شکره روی از شکر کردن  
استادان گفته اند که چون مرغ را شکار میکنند آنگاه از او بترسند  
از شکارش بگردانند چنانکه گفته اند از نمودن این فن باید که گوشت  
را بستانند و سر که در جسد وی بپزند و آنشب را پیش کنند تا سر که  
در کفایش رود بماند و در خور و باز در روزی دیگر شکار برود و  
روم گفته اند که باید سه گوشت را در سر که بچشانند و بماند و گوشت  
شکارگاه بخوردش بدو میر شود و آن مرغ را شکار کنند بی بیم و  
عسرت گفته اند که زبان یک را خشک کند و با گوشت در  
خورش دهد و گاهی بیت در لب چوبها مانند کند تا نایز ماندنی  
باریک و بعضی گفته اند عرق این که مرغ خرد چنگ در خورش و در  
جبهه مشک دلیز شود و بعضی گفته اند چینه و اند در خورش و چنان

و بر اثر وی سه لقمه دیگر دهند شراب کهن دلیز شود و بعضی گفته اند که  
سبب این است که مرغان بزرگ شکار کرده باشد چون با یکدیگر  
پیرانند و سیر کنند زبون گیر شود و رنج بر خورند و شکار بزرگ کنند  
و الله اعلم **باب ششم** در کالی سکره و بیماری که چون شکر کالی  
باشد و زار و نشان بیماری در شش پیدا باشد علاج وی آنست که  
تراب آب بچشانند و آن آب را در پیش باز دهند تا خور و آب  
اگر خواهد بخورد و این دارو را دوسه روز بکشد و پنج شش لقمه  
اما شیرین و ترش در هم بچشانند و در خورش دهند و بعد از  
دو ساعت شیرین کنند از گوشت که تر یا خوروش و الله اعلم  
**باب هفتم** چون سکره عادت بدید و بعضی استادان گفته اند  
چون سکره عادت بدید که در دهنال شکار باشد و درخت در

در کالی سکره و بیماری که چون شکر کالی باشد و زار و نشان بیماری در شش پیدا باشد علاج وی آنست که تراب آب بچشانند و آن آب را در پیش باز دهند تا خور و آب اگر خواهد بخورد و این دارو را دوسه روز بکشد و پنج شش لقمه اما شیرین و ترش در هم بچشانند و در خورش دهند و بعد از دو ساعت شیرین کنند از گوشت که تر یا خوروش و الله اعلم



وی آید شکار را بگذارد بر درخت رو و علاج وی آنست که روز  
 باران باز از دنبال شکار را بگذرد در جایی که درخت بسیار باشد  
 و او بر درخت نشیند و پریشانش تر شود و سر را در بید و باران  
 چنین کرد آن عادت را ترک کند و الله اعلم **باب**  
 ۳۸ در نشان خفاست و گر تخم شکره چنان گشته اندستادان  
 چون شکره در هوا شده و بخواندن ناید بر کوشت و نه بر کو تر لیل  
 میکند که مستغنی است از فصل طعام یا از سفر بهی باید که بر جری باشد  
 از این جهت علامت و علاج یا و کرده شود و نشان از بی از تخم شکره  
 پس واجب کند باز دارا که چون شکره در هوا نشاند نظر کند بر  
 بچهار نشان و نشان آنست که امید باید و آتش که باز آید و  
 نشان شکره امید از وی پدید آید یک نشان آنست که چون

باز در پیوسته

کند از قند باز دارد و در شود و پوسته هر چه بر کجانب می رود اما  
 نشان دیگر آنست که چون پرواز کند و برفراخ و کشاوه  
 دارد و می جنبانند و پر با صفت زده باشد و خود را می پویند  
 و پوسته آن بک با لاکند و هر چه بصدای نشان است امید است  
 که باز آید چون باز دار این نشانهای که تخم سپید باید که شکره را  
 نگاه دارد و تا کجای نشیند آنگاه بخواند شته و آن جهت گشته  
 که چون شکره از دست باز دارد بطیق و از دست وی که تخم گیرد  
 روی سوسه زمین کند چرخ زند بر دست باز دار هم نشان آنست  
 است و دیگر گشته اند که چون شکره بسیار پرواز می کند و نشان را  
 پایشش تا شود اندر شش و بعضی گشته اند که مکره است پس نشان  
 زیرا که اگر بگاه پدیدن خفاش در بایده و در شب به بود و

کجانب خفاش  
 بکند و از کجانب

از چاکشش و کشته اند این بستر است که پیرای خور که درین است  
 چنانکه تا گوشت پیدا شود تا که چون پروا کند و با سر و در  
 و پیش سر و شکم و دیگر پروا کند و بعضی گفته اند که بریانی  
 باید کردن و آنرا علم **باب ۲۹** در آنکه پروا خواهد کرد در وقت  
 میکند خسل ما و راه اندازی از سر و فان اهل سکره که همیشه در وقت  
 بخار میل کش کند و جهت طلبه و هوس شیان که در کند هر گاه از  
 این نباید بود از کز حش و عیلاج است که پاره و زریخ  
 در خور دوش دهد با قدری گوشت تا شمش را بکشد و بکوبد  
 میل نگار کند و از کز حش این شود **باب ۳۰** در امتحان بین  
 سکره ستان این فن و یونان گفته اند که چون خوابی که باز از آنها  
 کچی ش در دست یانه ستان بکوبد و سکره که کن در خور دوش  
 بزن

و آنشب را کند تا درش وی پر کند و شود آنکه نیز در خور دوش  
 دهد و آنکه بخورد و باز دهد اگر سحر و جزم کندش درست باشد و اگر قی  
 کند چار باشد و خاقان گفته در امتحان کردن سکره که موش در خور دوش  
 دهد تا به روز یک گوشت تکب نریا کوبد و بچایا کباب سیاه فربه بپزد  
 سه روز و تر ماق خالص در خور دوش دهد درش عی علی کحت  
 پس از شود و نکر کش باشد گل سرخ و از سینه اش تا مقعدش بگذارد  
 بطلا و آنشب را کند تا شکم شود و با باد پاک کشد و اگر کوه  
 غریبه باز است باشد چار است و اگر بر حال خود بود و غیر نشد و باشد  
 ش درست است و بعضی گفته اند بستان سکره چند عددی و با سکره  
 کن پانیز و در خور دوش دهد چنانکه پوشش بر نیاید و هر عیب که  
 درش سکره است ظاهر شود و گفته اند که به او ای سکره تملط یا کون

باید آدم

کشته



تا پماریه باز را بشناسد چون دانست بعد از آن معالجه کند  
 و الله اعلم **باب ۳۱** در نشان ش درستی سکره استادان این  
 کشف اند که کسی که تواند بیماری باز را نشان داد در حدش درستی  
 نشانید پس چون ش درستی را دانستی و شکل طبعی او بعد  
 دیدی که تغییر گرفت از آنچه بود مثل و چنانست که همه سکره هر که هیچ  
 افکند باشد و خود را بپوشاند و پیرا بگیرد و بیا را مندی و چنان  
 پندارد و طعام و خبثت خورد و طعام که در حوصله اش نرم بود  
 و خیزه اش شست باشد و اگر چنانست حید بود و در میان ایشان  
 و هر دو استخوان را زوایش بر یکدیگر باشد که هر کس بر یک قاع  
 بود و مناسب و چنانست پاکیزه باشد و پیرایش هر یک بجای خود  
 و خیال کنی که از دور و غن میگوید و چنانست صافی باشد و تن خرد باشد

ان

این علامات مدطرس چینی است و چون چینی که ازین متغیر شد  
 بیماری در وی اثر کرده باشد و الله اعلم **باب ۳۲**  
 در نشان بیماری و علت سکره استادان کشف اند که چون احوال  
 ش درستی سکره کردیم لا یت کوشانهای علت هم یکویم  
 که سکره را نطفه باید کرد و بلیل قاطع بیمار را بشناسد  
 راست یا شتم در کتب این صناعت از طبایا از قول و این نشان  
 و مر حبه و او را عیب مرغان تا در حالت تغییر مزاج ایشان  
 بشناسم و بریان باید کرد و ندانند اگر نه مرغی که دم تابی  
 و از خدای تعالی معاونت خواستم بکشنید با آنکه چون عرض بر  
 پیدا شود و ندانند که سبب این حالت چیست باید که نظر کنند بر طبع  
 طبیعی وی که نظام هست یا نه مثلا اگر خود را و سر و گردن

پان

به کمال صفت وی از سر است یا از گردن و اگر طعام باشد به تپان  
 صفت وی در کمال است یا در کمال و اگر یک جانب تیغ  
 پاره و دیگر کمال می کشد به آنکه از دو دست شده از و  
 و اگر پاره می کشد به آنکه صفت وی در جهش و دست که منقض کرد  
 از افعال طبیعی و هم در پیرایش بند بود چنانکه کمال را با نال  
 که اگر جنبانند یا چون خواهد کرد اندن از آنجا و شوارتر کرد و  
 جانب دیگر به آنکه صفت بدن جانبیت که اگر اندر بود است و از  
 گفته اند که چون چشم سکر را متغیر می و خرمه است سر فرو و نیمه  
 پراش هر یک به جای خود بود و پندار که پراش کرد و اگر در  
 بکان به پاش که لا به چاری پیدا خواهد شد **ب** ۲۳ در ناله  
 صفت سکر که می یونان گفته اند که معروف بود و اندر حساست

که

که متفقد بود که حکما سکر که بهترین حاجت سکر به قیف کرد  
 به اولیست بگویند پیر برقی در شناختن بهاری و سبب تا شکر  
 به نشانه های درست و معرفت با متحان و تخریب های متفقدان اشیا  
 کرده اند از علم اوایل جالینوس که به از احساس که جنبانند  
 را به از خطاست که استقصا کند و غلط میرانشند و قصد  
 کند سبب یس که در کتاب بعد م معروف میس حکیم و اول  
 بقراط را پسندند و چون جالینوس حکیم پسند بر آن قول می  
 گفت پماریر از وجه شاید شناختن مثال که چون سکر را چنانکه چشم  
 چشم میکند آب از وی می رود و چون آب که به پراش  
 چشم بود یا چیزی در چشم افتاده است و چون پاش ماس کرده  
 و ترکیه از وی آب می رود و مثال پراش کردن و افکندن



یا استخوان شکستند گشایش از جا بیرون جبهه و چون بکشی که شہوت  
 غذای برود و چون شکم جگر که از وی چهار ہایا میخورد و چون غرا  
 پس کی طعام در جگر دارد و سخت است و آنچه در خمره اش بود  
 خمره راست و او میخورد و در بد آنکہ چار خواهد شد و شال آب چشم  
 و منی و بیج و گوشت فی کردن و بر پای سبقت افکندن و چنان  
 سیر شدن این لیل کند کہ چهار خواهد شد و آنکہ علم **باب**  
**سی** **تجاربہ** در نشان از چارای از حضرت استادان گفته اند کہ چون غرا  
 چنی کہ بجای بختی چشم را می پوشاند و پایا را بنوبت میگرد و چنانکہ  
 پشت بر خاسته بود بد آنکہ سر ملخ زده است و چون مرغ پس کی چمنها  
 جرم کرده دارد و در سبک کتفها می آید و هر دو چشم آساید و گاه  
 گاه دم زند و هر دو رک زیر بر بر جی جبهه و پهلوی جرم نمیدارد  
 کانی

کہ آس نباشد تا دم زند بد آنکہ سنگ کرد و استیاد و سرور  
 و چون مرغ را می کہ سیاهی و آس سر خنده بد آنکہ چار است  
 و چون مرغ پس کی چشم بر دارد و سر بسیار میگرد و بد آنکہ چار  
 کسی کہ چیزی طلبد بد آنکہ خوش غلبه کرد و است و چون مرغ پس  
 کہ درین بار میکند و سر میخارد و سر جی نباشد و دم سبب  
 و سینه اش می جمد و چون بر در حال بروی سخت تر شود بد آنکہ  
 دارد و نفس در سبک است علامت آنست کہ پوست نفس از  
 نافش میکشد و این اغلب در میان باشد و یا اثر ششم اما در  
 میان ریوہ و نفس آنست کہ مرغ بار یوہ آسودہ باشد و دم زند  
 چون ماند و شود آنگاه دم سخت زند و کتفها می جسد و بد آنکہ  
 میکند کہ می پنداری کہ خنده اش میکند و چون میساید و گرد

ساکن شود و پوسته دم زند آسوده و چون مرغ اسپنی که خسته  
 بسیار و سر می نشاند بکند و دوش رسیده است یا که در  
 تیغوش بسته شده از حرکت و اگر عطسه دهد و کجای چشم برآید  
 بکند در و سرش از باد است و چون مرغ اسپنی که پیش می کند  
 کند ز راست نمی نشیند و از چپ دم می زند و می خیزد و خود را  
 نمی تواند فشانند بکند صند دارد و چون مرغ اسپنی که دم  
 می زند بکند در پایش باد است یا آسب سیده است و در  
 گردن میان دو آسب است که اگر باد بود و گاه بال بر خود  
 کند و دیگر بار است کند و اگر آسب بود پوسته او بکند دارد و  
 و خود را نتواند فشانند و چون طعام خور و گوشت است کند  
 بر یک مای تواند استیاد و چون مرغ را بچ که در دست گرفته

دوم را تینه زند و زبانش میخند شده و چشم پرزده و خوش  
 بسته دارد و اگر آن حرکت کند و پرهای قلاب خسته دارد  
 کند پرهای زیر دم او بکند بکند دارد و چون مرغ اسپنی  
 که چشم سرخ شده و آسب گرفته بکند در چشم دارد و چون  
 چپ که چشمش کش شده و صافی و چشم بکند آسب یا چشم  
 فرو آمده و چون مرغ اسپنی که چشم صافی باشد و چشمش  
 و لیکن چون مست نیز یک جنبانی برده بکند سبل دارد  
 و چون مرغ اسپنی که در جملش پر باشد پس طعام بداند  
 است باد است و چون مرغ اسپنی که از کلوش او از می لیدی  
 بداند خرق در گود دارد و چون مرغ اسپنی که بسیار بر دم میزند  
 خورده دارد و چون مرغ اسپنی که دم میزند و از چپ میزند

این مرغ اسپنی است که  
 در دست گرفته  
 و در دست گرفته



پس حال بروی میگرداند بگویند که اینست و چون مرغی است که  
 کفش را گوشت را از راست میخورد و آن نان که خورد و بار بار کند  
 و می اندازد بدانکه شعله است و اگر خواهی که تر حقیقت معلوم شود  
 که تخمیه است مرغی بجان تابیرد و کند و نانش بگویند اگر بوی کس است  
 بدانکه شعله است و چون مرغی است که لبش از جانب راست میخورد  
 و ناکه می رند و پر کا و دم را کاه کاه می کند و آب بسیار میخورد  
 و چشمهایش بزمزه است و بکلهای بالا را میخورد و در چشمها  
 کشیده دارد و بدانکه در دیگر دارد و چون مرغی است که قوت  
 پخال انداختن با زوی می جسد بدانکه در شکم است و چون  
 می که از دست باز دارد و بطبقه و بلرز و بدانکه ریح دارد و خون  
 چنگد است و چون مرغی است که کفش آس دارد و در پاهای  
 آنی

رانش بدانکه با دست و چون مرغی است که پخال شود و انداختن  
 بدانکه مقعدش شک شده است و چون مرغی است که پهای آن  
 بدانکه از زدن کانی بد باز و راست که حاصل میکند و تیار نمی کند  
 پهای آن میکند و علامت شک است که در شکم دارد و اگر پهای  
 ناف می کند و در پاهای آن دارد و چون پخال اندازد و بر مد در زیر کند  
 ریح می کند و بدانکه در شکم دارد و اندک علم **بسیار**  
 در شکم نعل که از شکم بیرون آید استخوان همیشه می کشد  
 شکم بیرون می آید نعل و چون مرغی است که چشم بر زمین می کشد  
 از ویر و بدانکه در چشم دارد و چون مرغی است که زردی بدن  
 سیقور دارد و تغییر گشت و از زبان چشم آب میرود و در چشم  
 بدانکه زکام دارد و چون مرغی است که ریح است و کند و کند

و بعد ریح سه می پوشاند بداند که غنیمت دارد و چون مرغ اسپنی که  
نفس سخت میزند و دمان باز میکند و آب از سوراخ بینی میرود و  
اشمید بداند که چال نیست و انداختن و چون مرغ اسپنی که  
بخاش خون آید بود یا هم رنگ خون بداند که سبب رسیدن  
یا صدمه و چون مرغ اسپنی که در خیش کرم بود بداند که در حمله  
کرم هست و چون مرغ اسپنی که طعام را قی کرده و کنیده بود  
تخمه است و چون مرغ اسپنی که پرانی وقت می کنند و بن و چون  
آلود باشد بداند که خوره دارد و چون مرغ اسپنی که چکال زرد پان  
میکند و می خارد و آخون آلوده شود بداند که در دمان خوره دارد  
مرغ اسپنی که پنجال زرد می اندازد یا سبزه ریم و دم را بکشد  
و بسیار بکشد و گاهی کند بداند که اصطارم دارد و چون مرغ اسپنی

که چال

چال پاره پاره اندازد بداند که شک دارد و چون مرغ اسپنی که  
چال سبزی اندازد و پاره پاره بداند که متعش شک شده است  
و چون مرغ اسپنی که پنجالش سفید بود و بزرگی نایل و بیشین  
باشد و اندک بداند که تخمه است و چون مرغ اسپنی که چال آلود  
و در وی نیم و خون بود و خورده است دارد و چون دست بر  
پرانی بکشد بر پای کند و بزرگ بداند که شکم ریش دارد و الله اعلم  
**باب هشتم** در نشان مرگ بگردد و دمان از مایش کشد که  
چون مرغ اسپنی که در وقت بکند نه نشیند و پسته بر زمین نشیند  
بداند که نشان مرگ است و چون مرغ اسپنی که چال سبز اندازد و بزرگ  
ریش نشان مرگ است و چون مرغ اسپنی که سر مازده باشد و پر  
شش بر خاسته باشد و چشم بجا بی پوشد و پر آب می شود و می

چاری



۳۷  
 بداند نشان حرکت و اگر باین بازی تيقور بازی کند و زود بچشم کند  
 و آروغ را نکوشد و اگر در حال سپه و چون مرغ اسپنی که بازی  
 نفس دارد و بار بود و هر روز لاغر شود و بداند نشان حرکت  
 مرغ اسپنی که بازی کند و در دو پنجش زر و بداند نشان حرکت  
 و چون مرغ اسپنی که قی کرده و دم که می دارد و بال می کشد و میگرد  
 نشان حرکت و چون مرغ اسپنی که تن در است و خوش منظر  
 پذیری که این زمان از گنج سپردن آمده است و چشم سرخ چون  
 می شود و پاهای حرکت می کند و می طلبد و چون بر کند رده باشد بر روی  
 باز و آری جبه و پنداری که روی باز و آری جبه و پنداری که روی باز  
 بکیرند و اگر لاغر داری میرد و الله اعلم **باب سی و نهم**  
 در قفسه که درون سگده است و ان یونان متقی اند که لاغری سگده

بسیار

۳۸  
 بسیاری حساب است یکی آنست که باز و آری متشکل میشود و میماند  
 سگده نمی کند و دیگر آنست که در است باشد و میماند  
 طعام بد و دیگر آنست که تخم می شود و لاغر شود و از رنج  
 بسیار و از صدمه و از سرما و گرما و این همه حساب و علامات  
 و معالجات در باب گفته شود اما بهترین گوشت که فریه کند  
 گوشت کبوتر بچه است که پخته و باشد و گوشت کوفته فریه کند  
 یا در آب گرم نهاده و گوشت موش شیر کاه و گوشت گاو  
 سیاه فریه و سینه و سکنج و کبک بچه و کجک باب سرد و گوشت  
 کوسفند بر و سخن جو و پرنس و ک بچکانش و پاهای در جند گوشت  
 جیشمار کرده اند و مردمان یونان گوشت تهور و کشته اند و جند  
 باید کردن از گوشت کبوتر و خر و سوس و گوشت گاو و گوشت گاو

<sup>۳۸</sup>  
 و اگر این فرزند و چاری سل دار و علاج وی آنست که بپزند  
 را بکوبند و با زیت پامیزد و در خورشید مقدار دو درم  
 سنگ و نیم و را کند و مداوا بکند باشد که از دانه‌های کرم‌پرو  
 آید و بعضی گفته اند که چون با چرم فرزند شود زرد و چشم سرخ و  
 در گوشت باله و در خورشید پدیدانغریسهای و کویکیر که  
 بگوشت دهد با شیر کوفته و بعضی گفته اند که چون فرزند شود  
 و نرسد و از دانه‌های او عاجز شود چپ درم آنکه در گوشت  
 کن بر سرش آب بریزد تا بوی او بگردد نرسد اگر بوشش بگردد  
 پوشش کرد و دانست علم **در دانه کردن بگردد**  
 گفته اند که شش کوفته را پاک بپزند و دوسه روز و خورشید  
 یا در خوراک بکوبند و بگوشت در خورشید پدیدانغریسهای که نرسد  
 و کویکیر

<sup>۳۹</sup>  
 و گفته اند پوشش بزرگ که لاغر شده و از لایحی مرده باشد  
 خورشید پدیدانغریسهای شود **در دانه کردن**  
 و تیر آن را با کرم ترکان و هندوان و خرقان و شامیان و  
 سانیان ترتیب معین دارند در کرم خوراک و دانه شکر و چنانکه  
 دارند بکوبند هر که چنانکه رای خودش باشد کرم می‌بندد  
 شکر را در خانه بکوبند و بر کرم که در دانه در زیرش  
 و بعضی حصیر می‌دارند و آب در پیش شکر می‌نهند و  
 نشین در میان خانه می‌نهند و در زیرش می‌نهند و گوشت در  
 می‌نهند و بعضی زیر نشین جو می‌کارند چون بستر شود گوشت  
 می‌نهند و بعضی هر روز در کرم خانه می‌نهند و گوشت می‌نهند  
 متقی که آب پخته در پیش شکر می‌نهند و دانست که آب



رازی حسن سامانی که است به می که شکر باب رسد آلا از پران  
 چون فارغ شود چندان آب بنهد که بخورد و نتواند شستن را  
 که آب سرد بن پر امعلی کند و بعضی چهارستون و بنه ها  
 را به چغنی بنهند و در وی دو کند که بنهند و بکند و در خانه  
 یک کنند و جایگاه که بنه کند می باید که آفتاب بر او تابد و نیمه روز  
 تر باشد سرش بن مثل ناپ و چهار سوراخ می کنند در آن سر  
 همچو صلیب و گوشت بر میان کتان بندوی بنهند و در کمرنج حاکم  
 و ساعتی پیش می بند هر چه بخورد باقی را بدی می کنند و اگر خورد  
 نیند بدی می کنند و بعد نماز دیگر طعام بر بکشد و عرض کنند  
 اعلم **باب** چهل و یکم در آنکه چون کمرنج خواهد کرد خانه بگونه باشد  
 است و آن گفته اند که چون کمرنج خانه آشیان خواهند کرد و نظریات  
 کن

کردن به سبب این خانه که در وی باد بهوم نرسد و جای نمک نباشد  
 و از مردم دور باشد تا باز مشغول مردم نشود و چون باز را در  
 خانه خواهند کرد آن اگر بکشد آشیانیت و اگر جوی و اگر کمرنج و  
 قفس آخر ماه میان است و بعضی گفته اند آخر ماه یا راست و میان  
 گویند که بخرافه متسی معین نیست برگاه که بکشد و پرمی اندازد و  
 کمرنج او است و چون خواهد باز را کمرنج و بهر روز کار کند تا قوت  
 شود و چون قوت باشد به کمرنج بند و واسه اسکنند بر و  
 و شکر سفید یا صبر و شکر و از تیغ و چکال هر چه زیاده باشد  
 و پرهای دنب و ناف بکند و بعضی سهالش می کنند و تیغ  
 و چکال و پرهای دنب و نافش بعد از آنکه از کمرنج بگذراند است  
 کنند و اند اعلم **باب** چهل و دوم در آنکه باز را کمرنج زد و پرمی

بهره‌دهنده روزگارش  
گوشت کوفته بر روغن

استادان گفته اند که چون کتله را در کج کرد گوشت خارش  
در خوردش به پاک کرده و از رک و پی و غیره و سه روز گوشت کتله  
بر روغن نموده کاوید و مکرر گوشت کوفته شیر خردید و بعضی گفته  
است که مار کوفته بگوشت دو قلعید به یک گوشت مار خشک کرده  
سایه به پهل علق گویند خواهی که کتله پر باز و کفند و در کج  
دیگند از گوشت سمانه شیر کشید چند بار تا فربه شود و آنرا بپخت  
عد که در کردن کوفته باشد و کتله را سه روز از وی کشید  
و چربی میگرداند در یک هفت همه پر با پخته چنانکه بر نه شود و دیگر  
گفته اند زنبورهای سرخ و زرد خشک کند و در خوردش به یک  
گوشت کوفته ای در خوردش به یک گوشت بعضی گفته اند نمک  
دو سه روز در خوردش به و بعضی سنگ پست و شتی بخورد  
بپزند

میدهند چون دید که پرناسیاری کتله هر روز گوشت بر روغن  
در خوردش به پرناسیاری بر آید تا کتله نباشد و کجای پرناسیاری  
گفته اند چنانکه تواند کتله را در روغن از برای کتله پرناسیاری  
مخاطره است که بپاک شود و اگر وار و سپاس کنند مرغ کتله شیر  
و پرناسیاری کشند و خشک باشد و کتله اند که بهترین حاجت که  
است که هر روز گوشت از لونی در خوردش و چون کتله  
و به و کتله است و پرناسیاری کتله گوشت آه و روغن  
که پرناسیاری کشند و به باشد و کتله و مایان گوشت اسب باز  
در همه است و دوبار در کج باید و آنرا تا پخته و شایسته  
پخته و آنرا اصلم **۲** در پرناسیاری چون از کج پرناسیاری  
استادان گفته اند که چون خواهند که کج کتله پرناسیاری  
بپزند



کمرشودت ساندش کوفته و پاره پاره کند و بشوید تا چ  
خون نماند آنگاه در خورشید و سپاس بر دست کند و در او  
خواب منحل کند و ریخ بسیار دهد و الله اعلم **باب ۳۳**  
در در و شکر هتاداکش اندر در سر که انبسم بود نشانش  
که چون ریخ اندازد سر بسیار آفتاب و ریخ است بوده و کند  
چون دمان باز کند انبسم پیدا بوده باشد که رویش آید  
بود و از چشم و پی آب رود و نفس بسته زند و در آن کش  
**علیه** است که در خانه گرم بندد و زهره خروس باب گرم در  
درد و نکند تا قی کند بعد از آن آب در پیش سکرده بخورد  
آنگاه از گوشت کوفته سرش کند و زیت نیز آمیزد و یا کوبد  
یا گوشت کوفته با کنس و روغن جو یا روغن یا من یا میو میس  
الله اعلم

در خورشید و ریخ کشته اندا که چند جبهه بدید و باغ کند بر چاه  
تیغ و در میان بریاست ساند سه دانه سیورق و در خورش  
دیده بلغمه گوشت و بگذارد تا قی کند هر علت که دارد و بعد از آن  
سیر کند از گوشت کوبد و سر یا خر گوشت یا گوشت اسب یا گنجشک  
و ریخ بزرگ دهد و هر گوشت که دهد سب که گن دهد و الله اعلم  
**باب ۳۴** در در و سکره از خشکی استخوان کشته اند  
چون سکره را در دسر باشد از خشکی نشانش است که طعام نیکو  
و ریخ کند و آب بخورد و و پنچاش تیغ نشود و چون بر کند و با  
سر افکند و بود چون متشکران چشم بر هم نهاده و پرمای سرش  
خاسته باشد و بود که چشم اندک آبی باشد و کفها را گسباید  
گاه سکره داند میان و بال میکش و گردن دست دارد و سکره را

و میخارد و اگر سبک دارد در در و ری باب کجبت **علیه**  
است که زهره خروس باب گرم یا میزند و در خورشید و در  
پیش چکاند بروغن بنفشه و گوشت ماکیان و گوشت بره یا از  
بچه و هر گوشت که دهد بروغن کند و و شیر و شراب در میان  
بروغن بنفشه شیر و گلاب و آب جی العالم و روغن چشم که در  
خنگ بندد و الله اعلم **باب ۳۵** در در و سکره از ناخنک  
چون سکره را در دسر از ناخنک بود نشانش است که کلهای چشم  
چشم زند چشم بر سکت مالد و اندک آب از چشم پرون می آید  
و با لمانا جی بنسبانه و خطه سپاس می کند و همیشه سر و پی می خد  
**علیه** است که بستاند زفت روی و سر که شد باید قیام  
کیر و لکن آنگاه در روغن انبسم چکاند و دوسه بار و آنگاه طعام

و گوشت کوفته با کنس بعضی گفته اند که بهترین دارو است  
کوبت مالد کاهی که نشانش برکت بود و آبش بکشد و گوشت  
کوفته پاره پاره کند و در خورشید و بعد از آن گوشت سیر کند  
یا از سبک بچه و ریخ کند اندک گوشت بکشد و باید داند و در خانه  
کمرش بندد و الله اعلم **باب ۳۶** در در و سکره که از ناخنک  
یا بلغم نشانش است که بهر نشانه در باب او گوید در روی باشد  
اما سبده بود و خطه سپاس دهد و از چشم و چشمش آب رود  
پنای سرش بر خاسته بود و باید اندک کام دارد **علیه** است که بیزه  
و پیل کوفته با کنس بر کشد و در زبان و لپاش مالد و بعد از آن  
روز گوشت بوم بخورد و دهد و گویند روغن قاز که روی قی  
گویند گرم کند و بر تیغ سرش بندد یا شیل کوفته بعد شیم بخورد

باله و سکره







و به کوبیدن و خوردن فلفل از هر یکی جزویست با پنس برشته و بپز  
 مالد و بکوبد و درغن زیت و روغن جوز درخورد  
 و به دوائه علم **باب ۱۰** در در چشم سکره چون در چشم سکره  
 باشد یا چشم خیزی فاده یا در زخم خورده باشد نشانیست که  
 چشم را بجا می پوشاند و از وی آب میرود و بود که آب سکره  
**مصلح** وی آنست که کفک صحرای را بکوبد و خوش را گرم در چشم  
 باشد آب کهن یا ستانده نمک اندازی درج درم و را عجب است  
 درم سنگی چون سرکه بکوبد و دوسه بار در چشم کشد و نه علم  
**باب ۱۱** چون در چشم سکره آب سیاه آید علامتش آنست که  
 چشم سکره می شود و صافی باشد و هیچ نمیند **مصلح** وی  
 به در را بکوبد و بکشد و خوش در چشم بکشد و در خانه تاریک نهد  
 و آنرا

و غفران و زعفران و بکوبد و بکشد و در چشم بکشد و بکشد  
 بشیر خرم و بکوبد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 را بکوبد و خوش را با بر کفک پانیر و در چشم کشد و بکشد  
 ستانده نمک اندازی درج درم سنگی و بکشد و غفران و بکشد  
 از هر یکی نیم درم و از چشم های سکره کوفته که باشد درم سنگی  
 و آنی شکست و به کوبد و چون سرکه در چشم کشد و آنه علم **باب ۱۲**  
**باب ۱۳** در سفیدی چشم سکره چون در چشم سکره سفیدی باشد  
 آنکسین و شیر و خمران و اندک مایه زنگار و صابون و چشم کشد  
 یا بنیل و آب سرد و چشم کشد یا ستانده نمک و خمر و بکشد  
 کشاید و نه فرمک در چشم کشد یا ستانده نمک و بکشد و بکشد  
 طینی یا قیاسی و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد

و نشاء در دم سبکی بگوید و با شش شمشک پائین رود و در شش کند و علم  
**باب ۳۳** در درویش گشت چون شکر در درویش  
 باشد نشان آنست که دایم سر بکند و بر آن جانب که گوش درویش کند و  
 زامیخار و باشد که دایم از گوشش آید یا خون و در خونند و میر آید  
**علم** وی آنست که پیغمبر را بر شش بگذارد و جسم خفین  
 سفید پائین رود و در گوشش چکاند و زردی که هیچ داروش ندانند  
 روز دیگر همان سه قطره دیگر بچکاند و در خانه تا ریش سفید و گوشت  
 یکسان در خوروش و بدو بعضی کشند و بدل فلفل سفید و روغن گل مایه کرده  
 اگر پستان باشد و اندک علم **باب ۳۴** در خشک شدن بان  
 شکر چون بان شکر خشک شود نشان آنست که بخت بدیم نم  
 و بان پر و بکند و بتقوایا نمیکند و چون بان بکند بکند اندک  
 علم

کوشش اگر در درویش باشد که در شش و زیر زبانش ریش پیدا شود  
 و چون ندانند که کوشش سفید شود و نزدی ایل آن چاهری سخت تر بود  
**علم** وی آنست که اگر ریش از دپاکش کند به بنیه و آنجا بستاند  
 کافور و قیوری و ربع دم و در آب سرد کند و با شیر و حشران بخورد  
 و بعد از ساعتی از گوشت بره ریشش کند یا کبوتر بخورد یا از ما  
 یا از کبک بچه و کشته اندک است مانند سفیدی چشم مرغ و با سر گوشت که  
 باشد در خوروش و در میان ماله و در آن منی چکاند و روغن سفید  
 و حشران و در خانه خشک کند و خانه را آب زند و برک پدید آید  
 افکند و اندک علم **باب ۳۵** در ریشه که در میان شکر است  
 چون ریشه پاشو و **علم** آنست که مار و جمل را در خور و بگوید  
 آن ریشه را با پناک کند و آنجا بر روغن چشم که در و ماله چکاند





خاسته و نیم دم را زبانه کوفته بآب سر و پامیر و در آن کافور و صندل و  
انگه گوشت کوفته فربه در آنجا پاره کند و در خورش و دهنه رو  
یا گوشت کوفته فربه در آنش گرم کند تا رنگ گوشت سفید شود و بپزد  
تا بخورد بر خون کل و بعضی گوشت کافور نصف ری نیم حبه با لیمو گوشت  
در خورش و دهنه شراب و کباب و آب پرسیاوشان و آن جای که  
آماسیده باشد بمالد یا آب و هن و خربالو خوب روی بمالند  
تا شفا گوشت خوشی در خورش و دهنه **باب چهارم**  
در خورده که در بدن مکره شده است و چون خورده در بدن مکره باشد  
نشانش است که چون طعم خورده گوشت را بپشت کشد و نتواند کردن  
خود را بجا بیاورد و خوشش را ضعیف نماید و کردن بسیار دشوار است  
دارد و برسم نزد **علی** وی است که در خانه تاریک بند و در آن

و کلید الماس و با نوح چوب شاند و آنش را در کاسه کند و در زیر آتش  
تا بخار آن بکشد و رو و مویالی و شراب کهن در خورش و دهنه  
گوشت کوفته فربه در خورش و دهنه پارس و گوشت کبک یا کبوتر بر رو  
جوز یا ریت و دهنه روغن بادام تلخ و شیرین و خضران یا گوشت  
خور و دهنه یا طبع ششوم بر روغن گل بخورد و دهنه و اسهال  
**باب پنجم** در گرم کردن جگر و چون گرم در جگر شکوفه  
نشانش است که در طعام میگذارد و کرون در آن میگذارد و در آن  
بسیار با زینکد و بود که می کند و در قی او گرم باشد یا در حش  
**علی** وی است که بسیار شلغم و قوره اش بر ترش خند بپزد  
و گوشت را پاره کند و در آب شلغم اندازد و در خورش و دهنه پاره  
قطران یک قند گوشت در خورش و دهنه بعضی گوشت که پروی با



بیالاید و در کوشش فرو برده و به چه چون برکت کرم مایه  
اما خاطر است و آن علم **بخت** و **بخت** در باد و صله کمره  
چون باد و در صله کمره باشد نشانی است که فی طعام چیده  
بر باشد و گردن پیاپی **بخت** وی نیست که کمر فایده و  
لحم گوشت در خوردش پدیدار و خن جو زنده می بگویند بزرگ  
یا گوشت خرگوش یا گنجشک یا ربع درم راز یا نه و سه درم بل بگو  
و در خوردش دهد و گوشت و کینین **بخت** **۶۲**  
در کرم مار دکی کمره چون کمره کرم مار و د باشد نشانی است که  
ست پند و پیوسته و کشت ده و بار و نفس زنده و هر دو  
او نیمه دارد و کاه می بماند و پرنای ش بر خود چیده دارد و  
پرموده بود و پرنای قناریش بنام است باشد و پرنای سینه اش

نم

متکثر شده بود و طعام کم خورد و اما بر خوردنی و آب بر این باشد  
و هر روز لاغر شود و پوست بالایی شش او نیمه دارد و **علیه**  
است که سر خرچنگ خور و بشکند و بچشاند تا همه قوت در آب رود  
انگه و آب را و طشت کند سخت کرم و خرمال بر طشت نهد در خانه  
تا یک و مکره را بر سر خمال نشاند تا همه بخار بکشد رسد و نیمه  
چند کند و در خانه تنگ بند و پاره کا فور در آب کند و بزرگ  
خند و از آن آب در سوراخ پستی او چکاند و گوشت بره یا کوه  
خوک بچکاند اما کین یا تیور یا دراج در خوردش دهد و ای که کمره  
نبات و رشک یا طباشیر و کلاب در سوراخ پستی کمره و روغن  
نفسه کلاب و شیر خمر آن چکاند اگر کین نشود دار و نای سر که  
در کتاب یاد کردیم در خوردش **بخت** **دسیم** در ما

زدی مکرده چون مکرده سرمازگی باشد نشانش است که با اینها بر خور  
 چیده و خود را بسته دارد و یک پای خود بر یکدیگر دویدگی می بیند  
 و بر دو پای از یک یکدیگر بند و خویش را بسیار آید و پرا  
 پشت بر خاسته دارد و خویش را بر یک شود و پاهای چشم بر هم زنده بود  
 که نیمه چشم بر پاشنه **سلطنت** است که در آن گرم نبوده و تشنه می شود  
 در پیش می بندد از دور و پا را در لادن و کف در آتش می اندازد  
 که سفید کرم در خورش و به وزیت مقبول در خورش و پاشنه  
 می خورند پاشنه خویش را گرم کند و در خویش ریزد یا کوبند بر یکدیگر  
 چنگ مکرده اند و گوشت وی کرم خور و بعضی گوشت برین **سلطنت**  
 است که مکرده را در خانه کوچک بند و در سبک را گرم کند چنانچه  
 سخن شود آنجا در خورش و گوشت کوفته با شش کرم کرده  
 بداند

اینها را  
 در خانه  
 می خورند

یاب تا به شراب صرف و گوشت در وی نمک ما گرم شود و در خور  
 و در دیدم در کتاب نصرت لیت که پنج بار داشت و بر او میرفت  
 چون شهر رسید همه را سرمازده بود و یکی را از آن کشیده اند  
 آن بریت و باقی برود و کف کشان پا کرده و ماس کشیده بود  
 و بر کشیده و بعضی کشیده بهترین همه دارد و پا را مکرر دست بسته  
 نیم نخود در خورش و به چنانکه بوی چشم آنکس و مکرر زنده و  
**علم** **نصرت** در سدره که طاعون کوبند چون مکرر  
 را سدره باشد و این را در روم طاعون کوبند نشانش است که  
 چشم بر هم بند و کردن در آنکه و مکرر داند بر است و  
 بر شال کسی که چسبی طلب کند و چنانکه بر دست باز و از است  
 در روزگار و در مکرر و چون پاکند و کرباره روز و مکرر و سبک



چربی را زیادتی خوشتر و اخلاط طوبیت و بهو علاج  
وی است که آن رگی که در میان بال است بر آنجا که مردم رک  
بایستند گویند دست بر ورک نهد تا که رک حرکت قوی تر  
میکند آن رک را بنزد تا خون بدر آید بقیه در غریبی و قوت بکشد  
اگر امتناع بر دو جانب باشد هر دو جانب را بنزد اگر از جانب  
رک تواند کشودن زیر انگشت بزرگ از جانب کف بشکافد تا  
خون بر آید آنجا بست تا عذاب و پرسیاوشان بگوید و این  
و گوشت ماکیان یا تهویر یا دلج یا فروج در پارکند و در خون  
دهد و پوسته آب در پیش وی خاده باشد و در خانه تنگ بندد  
و الله اعلم **بشق چهارم** در مانده شدن سکر که گشتن  
سکره رنجور شود از ماندن سکر که گشتن شانس نیست که با

سکر

ست و او بجهت دارد و طعام ضعیف خورده و نتواند خوشتر را  
افشانند هم سخت زند و قیصر با رنگد و شش پاره خورده و  
متغیر شود **علاج** است که پاره مویعیانی و طین در خور و شش  
و آب گرم کند چنانکه در درشت مایه گرم در خانه تاریک گرم کند  
اگر رستان باشد و اگر تابستان باشد در خانه خنک عرق کشد  
را در آب میل بچشاند و آب او را بکشد و در خور و شش بهر چه  
سیرش کند از گوشت که سفید آب گرم یا بجمب یا گوشت  
گوشت که سفید با سرکه کهن و یا کنسین شده و طعام کمتر دهد و الله اعلم  
**بشق پنجم** در آنکه دو و خورده باشد چون سکره را  
دو و رسیده باشد شانس است که از سوراخ بینی آب سردی  
و دوم سکره زند و عطسه میدهد **علاج** وی است که روغن خربزه و

دشمن در سوراخ نمی آید بعد از روزی سرگرم خورد  
 و هر گوشت کوفته با شراب کن بهد با کنسین شده و آله علم  
**بخت ششم** در آنکه دم بسته زنده چون بکشد و دم بسته  
 چون فربه شودش در ستان چاهری هیچ پد بخورد جز آنکه  
 چون برود و سحر زنده پیرون از عادت خود باشد و در  
 پریدن آنس که دم زنده و دمان باز کند **بخت ششم** آنکه هیچ کس  
 نغز ناید و از جای نماند و سه نوبت سه سال کند فایده صبر  
 مسکه با کنسین میر که در کتابت و یاد کردم و بعد از آنست  
 سکا که مردم که در افتاب جفت شده باشد و جانین از هر که  
 نیم دم گوید چون سر و لبه لقمه گوشت در خوردش بهد و بعد  
 روز از گوشت بگویند یا کیکان سیرش کند و روز دیگر در پیش

فایده

قار و ز دیگر در خوردش بهد تا سه بار اگر یک نشود چورا  
 بسوزاند چون گوشت و خورد و بگوید و با کنسین بهر شد و زنده  
 کند که چند و زنده ز تیون در گوشتش که که در میان زبان  
 نرود و اگر نه پس زو چون این ارد و خوردش بهد و نکند  
 تا پیر و آله علم **بخت ششم** در وقت الحجب  
 سکره را صطام بهد شود و چون در آدمی پد می شود  
 ذات الحجب گویند نشان آنست که بر روز آخر شود و پیر  
 بهلو و پینه بر خود چسبید و شواله راست استیا و نچالش  
 بود و طعام حرم باشد و ز و دیر شود و گوشت یار و پا  
 کف و قی اندازد و پوسته بران میگوید که که در گوشت  
 و شاد سکر بکشد و چون دست بران بهلو نهند پیرای آنجا استیا





خیره و دمای آنجا نب کران بر دارد و اگر پهلوی راست باشد  
 مخاطر بود **مسلم** است که این شین ربع درم نیمه گوشت در  
 دهن و بعد از نیم روز آب نیم گرم بر عرض کند تا بخورد و بعد  
 شیرش کند از گوشت مالکین فربه یا کوچک بچه یا چون مردم  
 خوروش و بد که از جماعت حاصل شده باشد پیش از آنکه  
 این دهن و بعد نیم روز شیرش کند از گوشت کوفته بآب  
 گرم یا جسه دهن و یک در خورش دهن سه روز این  
 اگر موده است و بعضی گوشت دیگر مثل باقعه که کهن جل کند  
 و در خورش مرغ گمان و دهن و نشب بکند و باید در خورش  
 و بد بعد از شش روز دیگر ازین گوشت مذکور و دیگر  
 چنان کند تا سه نوبت ازین طعام بد و بعضی گفته اند زهره کلاه

و خون او و زینج سرخ ربع درم و روغن شیر و نیمه راس  
 پانزده و برانش نرم بند تا تمام کرد و چون آنکس انکا پیکو  
 کوفته در خورش دهن و الله اعلم **بشکست**  
 در بیماری کل که چون بیماری کل دارد نشانش است که نه  
 نزار تر شود و خود را بسیار خار و نسا کند و شکایت  
 حلیس باشد تا روز و میر شود و چشم کند و اگر زیاد از عادت  
 می کند و هر چند که خور و لاغر تر شود و آب بسیار خور و  
 پنجاه اش که می سرخ پیدا شود و چون خون چون در خورش  
 زردی پیدا شود پس معالجت نمی ماند **مسلم** است که از رنج  
 و مانده می منع کند و در خانه پاکیزه بند و وجهه تر یا یک هفته  
 مالکین در خورش دهن و بعد سه ساعت هر که از گوشت

بجز با کوبیده و کاه و طعمش دهد بر روغن شیر و روغن  
 جوز که گوشت و اطعام کند که یاری در مقلوبه گوشت در  
 خوردن دهد و نگاه دارد تا می کند و بعد از آن یک نیم گرم در  
 سکره بند نیم سیر کند از گوشت که سفید بآب گرم و روغن  
 جوز یا شیر در خوردن دهد یا گوشت کوسا در روغن جوز یا  
 سرکه و سرکه و زرد چوبان پدید آورد که طعمش را در آب  
 افکند تا رنگ گوشت متغیر شود از گرمی آب و در خوردن  
 دهد بر استوک بجز با روغن استبان نیم و سرش را بقره کبر  
 و بر آتش بخند تا آب در آنجا جمع شود آنگاه گوشت کوفته  
 وی پان کند و در خوردن دهد و در خانه بکند و پاکیزه  
 پنجاه شپسند اگر سفید بود نشان نیک است و اگر نه از همه

عاجز شوی چون طباب بنامیزد و در خوردن دهد و خانه  
 این از همه بهتر است و آزمود است البته طعمش نهاده  
 که در معده اش ترش شود و طعم اندک اندک دهد و شبانه  
 روزی سه بار طعم دهد و آب پخته در پیش فی نهاده و  
 تازه و **باب اول** در صدد که سکره رسد و  
 صدد که آسب رسد تا نشانت که چون بکند و نشاند  
 و نشاط وی بکشد و چون بر نفس نه بخت و پخال خون  
 آلود بود و طعم خور و **صلح** است که بتان برک بود  
 و برک میشکی و از همه ریاضین شافی در آب گرم کند و بخورد  
 ماهی می کند و سکره را با لای خربال نبه تا همه بخارج  
 آنکه موسیائی وطن محمود بدو لقمه گوشت کوفته در خوردن



و در خورشید و در خانه تا یک و گرم بند و در پشت کمر  
کاه کاه آن آب بریزد و بعضی گفته اند نمک بهد در خورشید  
یا سرخوک تازه یا ریخته چینی شرب کهن بگوشت که سفید باشد  
شهاب **مقاله** **رکیم** در خوشی پاره فانی که شپ  
بپاشیش پیدا شود که خود را پس پاره فانی پیر و ن از عادت  
**معالج** است که در روز و زرعین کاه بگوشت در خورشید  
و در نسیم بپاشیش پیر و کشت و در سوراخی که در زیر زبانه  
بود چهار قطره روغن شیره بکافد و بعد از عیسی قطره دیگر  
انگاه روز چهارم بپاشد و پنجمین و سیر و خطل همه را بگوید که  
موش در خورشید و از دار و چند کله بفرکارد و بگوید و با  
گوشت که سفید نمک در خورشید و در زیر کمر که بگوشت در خورشید

و چنگ تا سکر و فربه شود و بعضی گفته اند که برنج در خورشید  
و به بعضی گفته اند بپنج در خورشید و در خورشید و کپس  
سیم که برنج بکشد و در خورشید و **مقاله** **رکیم** در سستی  
سکر که شپ چون پاسب بکشد شپ شود از استراحت  
کوید نشانش است که است بپزند سکر و مال و بچینه دار و در  
کابل باشد و گوشت راست کشت **مقاله** وی است که گوشت در  
خورشید و کپس شپ و میوه و عصاره یا گوشت است که  
خز کوش و کپس نمک و در خانه تا یک شپ بند و **مقاله** **رکیم**  
و الله اعلم **مقاله** **رکیم** در باد که در شش پیدا شود با  
و شکر چون همه شکر و با مستوی شود نشانش است که  
ش و سپنج و بپاشد و دم و مال و کاه کاه بود و عمل خود

چشم کشاد و دار و کقطه چشم نرسد **علاج** است که بتانک  
 و این خون و در جاکت آن بند و در رخ کاو اندازد و پاره  
 کوفته بچشاند تا همه قوت دار شود و بر رخ کاو انداخته از پاره  
 پسندار و سر و کند و در خورشید و زردی که چندان بود  
 در خور دیگر و در یک بچا بچید و پیل یا بنشیند شکر کین  
 چشاند و بر زبانه و در خانه کرش بند و الله اعلم **بیماری**  
 و در قی کردن کمره چون شکره قی انداز چای اسباب چای است  
 آنچه کنگی باشد از چای برب بود یکی است که طعاش است بکام  
 یا با دار که هنوز معده از طعام پاک نشده باشد طعام زیاده داده باشد  
 از عادت وی پاره در خورشید و آب است آنست که چون قی کند  
 رنگ گوشت میترکند و دیده بود و پنهانی سر بر هم حید و از

داند

کردن در آنست و تیغور با کیند و دم نرسد و بر طعام چای  
 باشد و گوشت پاره پاره کند و افکند و زود سی شود و پو  
 و پاش کیندیده بود و ترش باشد و پنخاش بر یک باشد  
**علاج** وی آنست که در خانه تار یک بند و تا کنگی از وی برود  
 و معده اش پاک شود و پنخاش کیند و شوت وی کیند  
 کند و پنخاش بر یک خود آید و چشم وی روشن گردد و طعام  
 بطبع خود بتانک پاره مصلی و خنچیل و داری پنی کوفته  
 گوشت کوفته تازه در خورشید و بعد نیم روز طعامش  
 و اگر سه لقمه گوشت را که دارد و دیگر پاره قی کند طعاش  
 بتانک از خاک دیوار مصلی که دو و خورده باشد در آب  
 و بچشاند و را کند تا صاف شود و آنکه لقمه پنهان گوشت پاک کند

حاجت

سر و در



و در خور دس ده و اگر نه بشاید بخیل و در پی خور  
 و در فصل همه در آب بچشاند تا نگاه در وی گوشت پاز کند  
 و در خور دس ده یا بگوشت که سفید یا شیر که سفید  
 دهد یا بستمان خود و شک و غصه از جمله درم سبکی و کوبد  
 بانه که گمان نه ده و در آب کرم نه و نیک باله تا همه قوت  
 رو و انگاه لقمه گوشت در وی پاره کند و در خور دس ده یا  
 جواری که درین کتاب یاد کردیم و در خور دس ده و از آن گوشت  
 که قی کرد و در آن است و در خور دس ده مکر در جعدت و کمر  
**باب ششم** در قی آنکه که کفست چون سکره از دست  
 قی کند هر یک قوطی پی در پی وی شوی شود و به هم طعام کند  
 بهر صورت قی کند نش است که گوشتی که قی کرده با جگر

خورده بود و چون سکره بشاید خود را که دارد و دس پیا  
 خورده و دوم بسته زند و شوی خود را نشاندن و نشاط وی  
 نباشد و آب بخور **و در** وی است که کرسه اش دارد  
 و در خانه تاریک بند و آنگاه لقمه گوشت به بیانی  
 محسوم در خور دس ده و آب در پیش او بکند و بعد از استی  
 طعاش دهد یا در خور دس ده از گوشت کوچیک یا کبوتر بریزد  
 یا گوشت اسب تازه یا از خرگوش تازه یا از گوشت که سفید یا  
 کرم **باب هفتم** در قی کردن از ماندگی کفست چون  
 از رنج ماندگی قی کند پس قوطی پی شود و بهر و از هم با  
 ماندن وی است که رنگ قی متغیر نباشد و دوم سبب  
 و دهان یا بکند **و در** وی است که کرسه اش را نشاندن

که وی پلاید انکا به قهقهه طعام از گوشت تار و فلک و می گوشت  
و نبات و اندک مویانی درخورش و به چون از کباب در خورد  
ساختی نیم طعامش و به یاد درخورش کند گوشت شیرین  
یا شیر خوراند **باب هشتم** در قی کردن شکر و اگر  
گفت که چون شکر قی کند از کرم از خورش باشد نشان وی است که  
چون طعام می خست و نان سپار باز می کند و کردن بر اگر کند  
چون قی کند و قش کرم باشد سبب قی است که چون کرم بخورد  
از ملات قی کند **باب نهم** وی است که در باب کرم که خورش باشد  
یا کرم در مد او امانت بعد کرم سبب **باب دهم** شکر  
در قی کردن شکر از کرم چون شکر قی کند از کرم طعام در خورش  
ترش شود از قوت کرم یا از قوت پی شغول شود بدفع پیک

و از بزم غافل شود نشان وی است که رنگ قی چون رنگ  
گوشت چغره بود و بوی ترش و شکر و دهن بار کرده باشد و دم  
چشم پر شده دارد و آب بسیار خورده **باب یازدهم** وی است که خنده  
خفک بند و آب در پیش او صد و آب اندکی کباب بریزد  
یا طباشیر و بعد کرم سبب که گوشت که سفید تازه باشد کرم بپاشد  
و کباب در خورش و به یا بشیر چشم و چون آن کرم از بزم کند  
بعد از ساعتی بیک طعام و به از گوشت که سفید تازه باشد کرم  
یا از خورش کیمیا سبب و آن **باب بیستم** در قی  
کردن شکر از سرما گفت که چون شکر قی کند از سرما سبب وی  
است که چون شکر به سرما خورده باشد حرارت قوت کند  
برای دفع سرما پس سرما باطن قی از حرارت غالی شود و می



نشان وی آنست که رنگ قی سرخ باشد و بوی مدارد و پریک  
شایش بزیادت بود و خوردن آن سینه دارد و چشم پریم نه  
پر آب شود و آب خوردن آن بطعام کمتری گوشت **عسلع** آنست که  
خانه گرم بند و گوشت آن کند و آنکه در لقمه گوشت تازه بر  
کهن و نیم جبه خود گوشت در خوردن و در یا شبانه خوردن و بگو  
به لقمه گوشت تازه و در خوردن و در یا شبانه گوشت بپزند  
خوردن و در خوردن آن که آنکه آنکه بعد از دو ساعت و  
طعام و در از گوشت که بر بچه یا یک یا گوشت که  
باب گرم و آنکه **عسلع** در قی کردن گوشت از  
بد گوشت که چون شکره قی کند از طعام بد و در روز باشد گوشت  
یا تغییر شسته یا گوشت کا و یا بر یا هر چه بنده به نام هر چه  
از

قوت بد بپزی بید آید نفرت گیر و روشن کند نشان نشانی  
که چون شکره بر آن حال باشد که گوشتی که خوردن و یا شکره  
اش کار کمزوره باشد و شکره هیچ تغییر نپند و آب بخورد  
طعام خنجر باشد **عسلع** وی آنست که گوشت آن کند و گوشت  
گوشت تازه مارک شسته و صطکی و شکر طبرزد بخورد و روشن و بد و بعد  
و وساعت که بر بچه و سر و ج بد و آنکه **عسلع**  
**هسته** در قی کردن شکره از موی گوشت که چون شکره قی کند از  
سبب آنست که در بن بانیش موی چپ شود و قصد آن کند  
که از وجا کند به پختن و طعام از کوشش بد آید نشان  
آنست که سر پارفتانده و عطسه دهد و بچنگال تیغورش به بخار  
و هیچ تغییر دیگر ندارد **عسلع** وی آنست که بن بانیش را طبع

نیم طعام

و هر چه در وی چیده بود پس آن را و بکند و را نکند تا از  
افشادن پیاساید انگاه گوشت تازه بدید و الله اعلم **ب**  
**هشتم** و **دوم** در آنکه از طعمه خوردن باز ماند چون از طعام  
آید باز ماند **علیه** وی آنست که بت ماند طبله سیاه یک نیم  
و بگوید و زیت بر کشند و در کوشش کند بی گوشت و اگر بعد از آن  
طعام طلب کند بعد نیم روز نیم طعام دهد از گوشت یا گیاهان تازه و  
عود و صعلکی و نفع از همه نیم درم سنگی کوفته با نمک گوشت و خور  
و در بعضی گفته اند که نیم جگر گریز زرد بپزد گوشت در خورش  
بد و بعد نیم روز آب عرضه کند بجای بسیار می نیم طعام  
یک شود و شربت وی قوی کرد و **باب** **هشتم** **سیم**  
در ضعف معده چون معده کمر ضعیف شود و طعام تا سحرگاه در پیش  
ماند

ماند بکند و کوشش علی است چنانکه استادان روم میگویند و آنکه طعام  
از جسد اش بدر باید کرد و کد اشش تا سخت گرسنه شود **ب**  
گوشت خوک کرم بد بد و عن کا و بعضی گفته اند که کبوتر چرخ  
با شراب کهن در خورش دهد و آن روز و آن شب را نکند  
انگاه در خورش دهد با همه آلت یکس و خوش را و الله اعلم **ب**  
**هشتم** و **چهارم** در آنکه کشره پیرای خود کند کشت که چون کشره  
لاغر شود پیرای خود را می کند بداند درش جوشکی نماند  
و خارش بد اگر **علیه** وی آنست که به جای را که پراکند با انداختن  
گل ببالد و بکند را گوشت کرم و تازه بد بد و عن خور و شیرین  
روغن نعنه و سبک تیارش کند تا فربه شود و الله اعلم **ب**  
**هشتم** و **چشم** در آنکه چون شکره چار شود می توان پیش



که بجهت پیراسته که تلف کند بطعام چون گوشت گوشت کند  
و کبک و خجک بستانان تابستان اسهال کند شیر و کوفته  
و در آن کوترج و فروج یا گوشت بزه از سر روز جاری کرد  
کتاب یا کرم خور و شش و در بستانان اسهال کند یا کسین بر کرم  
در کتاب یا کرم اگر یک نشود و اگر سکره بکار میکند بطعام  
و اگر نفع ناید تا سکره که مزاجش متغیر شود و صفت و طبع هر شود  
تا لایق آن صفت باشد کند و اگر یک نشود سکره را در خانه عالی را  
و طبعش باز باشد یا کبک یا فروج در شش می کند تا بخور و چند  
خواهد و آب در شش می نهد اگر شایین است کبوتر یا کبک  
و اگر چخت گوشت اسب یا گوشت موش و اگر ماشه است کجک یا  
سکره بر خود کف چکاند و صحرای سکره و باشد که میکشود و

بار

**باب هشتم** در شش چون در سکره شش افتد  
است که خود را سپارند و بر ساعت خود را می پوشانند  
و لاغر شود و چون برقاب بند شش کرم شود و همه بر سر  
پیدا بود **و عسل** وی است که پشه نو بر کردن وی چیده و سکه  
بر آتش نهد تا سخت کرم شود و آن کافور را بر کرم زند تا نماند  
و سکره را بر آن بخار و در دما به شش بر پیاید و دمایا سکره بر کرم  
بند و ماه به شش می رسد یا کسینم خنجر خنجر در آب بچکاند تا به وقت  
در آب رو و آنکه آن آب را در دست کند تا سرد شود و سکره را در آن  
بند تا خود را نشوید یا شش از منی را چوب کینه و در همه پزای  
بمسالید یا زنجیر بچکاند یا سکره را بکوبد و آتش بکشد  
یا جبهه زنجیر پزای وی بمالد و زنجیر را کرد و در آن و نافع بود و

**باب هشتم** در پاری نعت سکره چون چای  
بر سکره پادشاه است که چون در شیان از برای طبع  
یکدیگر جنگ کنند باشد که یکدیگر را بگریزند بر فاد و آن گاه  
بسته شود و در اندرون یا سورمان میان گوشت و پوست  
و چون در پوست باز دارا شد و کارش فرماید و گوشت  
مخلف خورد و حال بروی بگردد باشد که آن ریش را ریم  
شود و پوست را سوراج کند و بداید و اگر نه در اندرون  
سوراج کند و ریم و خون در کش رود و هلاک نشاند  
که از ریش می زد و آب پرون آید و اگر پوست می سخت باشد  
هیچ اثر از پرون نکند اما سکره یک روز چندان تیر کند  
از دیگر چار بیادیت که آن چنان ضعیف نشود **عسل** است که روز

نوش

موش در خورش و بیشتر بر بد و زور و زپارم و زور  
و بد گوشت که سفید بر خون نکند یا بر خون یا سمن غیب میوم  
در خاک سبز که کوزه بدان رنگ کنند نام آن سکره است  
بستاید حلیت و بس که بچویند و در خورش و کبوتر بچویند و در  
و آب بگذارد و باید و مرده باشد پوست وی پاکند و  
خور و سکره دهد و سه روز چاک کند و سکره بچویند و سکره علم  
**باب نهم** در مجروح شدن سکره چون سکره مجروح شود  
از آنکه خود را بر دست زند یا یکدیگر جنگ کنند یا خم خورد و آن  
جانور از دیگر **عسل** است که اگر جراحت وی فراخ باشد  
و اگر نه بر هم جالبی و سدا و کند بر خون کل و اگر خشک  
بر جراحت افکند و هر روز بر خون دلدیا شک و سیر بچویند



چنانکه سنوز تاره بود **باب ششم** در بیماری که  
کام سکره میفید و گفت چون کام سکره میفید شود و کمر سکره  
راه کامش بر رخ نقشه با پارچه پنبه پاک کند یا ستاندن  
و سبزه زهری جروی و کامش را بدان پاک کند آنجا پارچه کاغذ  
منصوری بر آنجا مالده و آب از وی منع کند **باب هفتم**  
در بیماری خوره که در پر بود و گفت خوره در پر سکره است  
نشان آنست که پوخت پر کند و این علت و دوا و خستگی است  
که چون پر میزد زرد باشد و کندیده و جای پر بخار و خون  
بد آید و این دوا و نوع است در مداوا و نوع دیگر است که  
چون پر میزد خون آلوده باشد و خون بر جایش بر آید و کمر  
نیفتد و این حسب **باب هفتم** وی است که نوز کا و خشک و خون

چون

وی

زهره

که

که چون خوره در سکره است نشان او پیداست که بر پای خود  
چون یک چکان که گوشت پیدا شود و بشیر و خرمالو یا خنک  
پروان آید آنکه مار و پوست مار ترش بر روی مالده و سکره  
شیر اضافه کند و گوشت و شیر کو سفید بد و گوشت  
و کمر تر کند و در خورش و **باب هفتم** در بیماری که  
در در پشت سکره چون شب سکره بدر آید نشان آنست که  
طعام نمی خورد و بر کند و رنج نشیند و کمر بر وی کند و  
ست و او خسته دارد **باب هفتم** آنست که در خانه تاریک بنشیند  
و در زیرش کپا چنگل خند و مویهای در خورش و  
بگوید بچه ملید یا گوشت بر رخ نیست منقول یا جوز و بعد  
و پیش پسته پرنی که گاه کمر می کند و بار چلبه و اینست

و مویهای با گل لانی در خورش و سکره بر رخ جو یا زیت منقول  
و اندک شمشیر پندان که فته آن مال را بدو آید چنانکه در **باب**  
پنجم و هجدهم سکره را کبسماند و کبوجه دهد یا چنگ  
یا گوشت کرم یا گوشت خرگوش اگر نیک شود آن را کی که در میان  
بالش هست بزد تا خون بد آید آنکه ای لایق است و نیک است  
و الله اعلم **باب ششم** در کرم سکره که چون کرم  
سکره پیدا شود نشان آنست که چون پر میزد کرم بر پر پیدا  
شود و **باب هفتم** وی است که بستاند شخم مرغ و بر کمر شیر بخورد  
یا بستاند زنجیر سحر و غفران زهری جروی و سکره کند  
و زیت بر کشند و درین بر پاشند یا مالده یک شود و **باب**  
**باب هفتم** در خوره که در گوش سکره است

که



که دوم و بورق از منی انجسیر کی جزوی بگوید و انجی  
 حجت کند با کسپه تا چون پر بر آید انکه بر که بشوید و در  
 بروی کند یا ر بوی از منی و زینج سرخ و زهره کا و  
 و غمخ روت سرخ از هر کی جزوی خور و بید و بر که بر  
 و انجای اگر پر فاشد بود بر سر آن نهد یا بستاید بود  
 از منی و رنجار خور و بساید انکه جای پر را بر که بشوید  
 بر سر نهد سه بار یا بستاید پوست انار ترش و خور و صلیب  
 کند و بر انجا مالده بعد از ان ببرد که بشوید یا بستاید  
 شش کوفتند و با سوزن پیکه بکنند و انجای را که بر  
 تا خون بر آید انکه بر که شرمک دشت بشوید انکه ماز  
 برک دشت انکه خور و بساید و بر انجای نهد نیک شود

۹۱  
 اعلم **باب** **نهم** کرم در باد بال سکره چون باد در بال سکره  
 باشد نشان است که بالش را گاهی آویخته دارد و گاهی جیست  
 و خود راست فاشد و در پریدن کامل باشد **صلی** است که  
 کبوتر بچه بزرگ و پرستو که بچه در خور و در بار و غن باد  
 تخم و در چسبی و اینسون اندک فایده و طعام کویت  
 بر و غن جزو بندی یا ر و غن ترب یا ر و غن خود و و و  
**باب** **نهم** **۹۲** در در و بال سکره گفت چون بال سکره  
 افتد رسد از رنج یا از صدمه یا از درد و دیگر است که پسته  
 بال را آویخته دارد و خود راست فاشد و شود پریدن  
 و بر یک پای استیادن و طعام راست خور و **صلی**  
 وی است که در جای کرم و تار یک بند و و چشمش بدو

آهیب  
 نشان



بچشد و آنکه آب نیم گرم بر پشت وی ریزد و آنکه باز بچشد  
 شراب کهن در روی نهاند که سیاه بود تا همه شراب در  
 وی رود و آن بند را گرم بر پشت وی نهند و دوبار چنین  
 کنند یک شود و الله اعلم **فصل ششم** در بادی که شست  
 سکره پیداشود چون در پشت سکره بپاشد نشان می آید که  
 پشت را کج دارد و دهن راست کند چون پخال اندازد  
 مبادید از وی **صلح** است که گوشت بر جبهه طلیده و پرستون کند  
 بگرفايد ما شکر سرخ و خنجریل و اینون را ریاند از هر  
 جزوی و پاره از گوشت را کین و از هر گوشت که باشد و  
 روغن جوز یا روغن چسبیده و گوشت در وی بچشد و  
 دهن را روغن مایه نام بخورد و در خانه تاریک بند و الله اعلم

بدر

**باب هفتم** در بعلین سکره چون در سکره بپاشد  
 پیداشود این بیماری سبب است که نفس سخت زند و بپاشد  
 او پیوسته می خورد و چون دهن باز کند در وی خنجریل  
 چو سیریشم و آن نشانهای دیگر که نفس زند کشته شده  
 اگر درین ظاهر بود **صلح** است که در خوروش و در شکم  
 زند و لقمه گوشت و صبر کند تا قی کند که بغم در شکم دارد  
 و بعد از قی به وسعت طعاشش دهد از گوشت که برترند  
 یا کنگ یا خرگوش یا موش بر روغن یا سمن یا کرس و در  
 گرم بند و یا در خوروش و دهن بویای یا پسی و بعد نیم روز  
 طعاشش دهد از گوشتی که یا و کردیم یا خنجریل و نشاء  
 و صبر و سر کین استخوان خورده باشد و همه را خورده

پاره



و بشیر گوشت بپزید و چهار کند پاکند هر یکی چوبلی در  
خوردش و ده چهار جبه چون کرسنه شود و چهار لقمه گوشت  
و بشیر کنایه کند بعد دو ساعت در خوردش و ده از  
گوشتی که یاد کردیم و روز دیگر در خوردش و ده از دیگر  
پنج جبه بپزید گوشت و سپیدان برین نقش می کند تا بدو  
جبه رسد و طعام دهد از پستوک بچه بروغن شیر پاک  
کاه سیاه و اگر نفس زدنش کمتر شود خوب و اگر نه  
تخم ترب و خور و بساید و باب کرم پامیز و و در گوشت  
و صبر نماید تا قی کند و اگر بعد نیم روز طعامش دهد  
از گوشت چاک کند که دریم با قیر فصل و نیم جبه فایده دارد  
و در خوردش و ده با کبوتر و سبزه و ان روم کفشد

باب

که جبه ترناک بهتر است از همه بشراب کن و گوشتی که یاد کردیم  
و روغن که کفشد و الله اعلم **فصل ششم** در روغن  
چون روغن بر کبوتر و سپیدان و این علت هم از نوعش است  
از خشکی نشان آنست که خور و راستند و دو و پنج خور  
پیدا شود اما سوده باشد و چون سرد و حرکت نکند  
بر روی بخند و دم زدن و دهان باز کند و زبان سرد  
کشد و دو و سه جبه بپزید از بس که دم زدن و چون آشفته  
شود و در باره آرام گیر **فصل هفتم** وی آنست که نار شیرین  
یک بپزد و روغن بنفشه در وی کسند و بر آتش نرم  
نهند تا بپزد و اگر نار را بر انبشار و و آبش بکشد و در وی  
گوشت بپزد و بپزید و تازه کند و در خوردش دهد

یا صبر شوی نیم شوکت کس با تش و خور و بساید و لقمه  
گوشت کبوتر بچه یا فروج در خوردش و ده و بعد نیم روز  
کند و آب در پیش می نهد یا آب قاروره و حشر و شوره  
درست خوب بنفشه و آن روز که خوری بخورد و باشد و قی  
گوشت کبوتر بچه یا فروج تازه کند و در خوردش و ده و گوشت  
چند آنکه تواند یا گوشت بزره یا خوک بروغن بنفشه بپزد  
بود و الله اعلم **فصل ششم** در روغن کبوتر و انبساط  
آنست که در باب اول کفشد چون دهانش باز کند بپزید  
بسیار یک شیده در گوشت و چون آنست در روغن  
خنده و چون لباب مذقون بود و از پیش آب میرود  
آنست که غر زوت و فایده کل سرخ از هر یکی خور و نیم

رنگ

سرخ خور و بساید و لقمه گوشت و بشیر گوشت و خورد  
ده و آب در پیش او نهد و بعد نیم ساعت اگر طعام کند  
سیرش کند از کبوتر که آن یک یا کبوتر گوش و اگر نیک نشود  
آنکس بدیر که درین کتاب یاد کردیم بقدر فدی قی گوشت  
بد **باب هفتم** و آنکه پنچال شمشک شود چون  
شود پنچال شمشک شود از آب تازی حبس کیند و سبب آن  
از سردیست یا از گنگی سپار و بر دم چون قوی نشود  
شود نشان می آنست که شمشک شود و مقعدش بسته  
میگردد و دین مجامع بپزند و چون پنچال اندازد  
بپزند و باشد که دم بسته زند و از پنچالش پرا ریزد  
**فصل هفتم** وی آنست که فایده در خورد و ده بشیر گوشت و



کند بجز بقیه و بخرسپل و دج خام دهد از گوشت کنگر  
و پرستوک بچه و موش بر روغن جوز یا زیت و چون پخت  
سبک شود و او را بشواید باید که در خانه بپاشد  
بند و در خوروش و بد کباب فریز و سبک و فانیات  
شیت و تخم کرفس و تخم ترب از هر یکی هشت دانه و از  
دودانه بگوید بر روغن بنفشه کند و یا سبزی قهوه‌ای زرد  
و زهره کونند و همه را وسطی کند و بد با بکاه بر روغن کاه  
و فضل قند اش کند و یا اصل السوس خور و مسامد و در  
کند و یک شبانه روزی بگذارد پس پاشد و او را شکر  
و کریم کند و گوشت کاه و دروی پاره کند و سه چهار بار  
خورش دهد یا کنگر سفید و سبک زرد از هر یکی خوروی و

انوار

از موده است یا بچه موش در خوروش و بد بر روغن  
سه روز اگر سبک نشود بر روغن خروع دهد بگوشت یا  
گوشت این از همه بهتر است و بعضی گفته اند از گوشت خوک  
فریز و ملک سافش کند و چون در مقعدش خند ساعی با  
کاه و از دانه اکثر و بقیه در بخودی در خوروش و بد و  
کند که بوی اکثر دهد ماعش زرد که مست شود و او  
در پیش شکر دهند گویند سبک سفید در ساعی و آنکه گوشت  
در خور و دانه یا از کبابی که مانده است که از وی جاذب  
بند و نامش در کتاب هندویان رسید گویند و تبرکی  
ایم کجی گویند و آبش بتاند و خوش بچشاند و آتش کند  
و گوشت در وی پاره کند و دو ساعت بگذارد و آنکه در

و بچه اندک سیر شود اگر سبک نشود در خوروش و بد  
روغن ترب و کند یا تخم کرات و جرجر چشم کرفس و کمر  
و نمک اندازی از هر یک خوروی از بوق ارمنی نیم خور  
و همه را حوز و باید و یا کپس کف کز قد میرشد و شیت  
چند نخ و بزرگ در مقعدش کند یا در خوروش و بد و فضل کوه  
بد و نیمه گوشت و بعضی ستاد آن شکر کزده می کشاف خنک  
خروس را خام کنند و بدست دود و مستقیم می کشاف  
سک را پیرون می کنند **باب** در بزرگ و در بزرگ  
شکر چون در بزرگ در و بزرگ یا بشواید و شیت  
چشمش بر پرده بود و با شیت باشد و در عقب میرند  
و آب سپاس خور و دودم زند و مقهورش را از جانب

انوار

راست میخارد و سرفرو کند و او را در و زردی چشم  
کراید و بکاهای چشم بر هم زند و چاشنی پاره پاره بود و زرد  
زند **باب** وی است که بتاند هندوانه و آبش کمر و  
کند و پاره ریونچی بسم یا سیر و گوشت ماکیان در  
پاره کند یا گوشت یزفاله در خوروش و بد و سبک صرف  
یک شب زرد آسمان خند و پاره مسندل در وی خند و  
گوشت را که یاد کردیم در او پاره کند و بد و بد و بزرگ  
در آن لک و زهره بکاه در خوروش و بد **باب** در بزرگ  
در خور و در بزرگ چون در بزرگ شکر خور و بد و شیت  
که چاشنی پاره پاره بود و بپوشد سبک میخارد و در پریدن  
بود و چون دست بر بزم می پزاید سبک میخارد و خود



درسم چند و بلرز و بود که چنانش خواند بود **صلح**  
است که بوش و از و بقدر نخودی و از شنباق و زنجبیل  
چند را خور و بید و کشش بند و مانوس دار و می سفید  
و طبله زرد از هر یک چند نخودی از خردل است  
باید که بر عرق و سرکه و فیتله های باریک کنند  
مقدش بند و اگر کش و کش شود چنانش خون بود  
**صلح** است که زریخ سرخ با کنسین با گوشت و ولقمه در خورد  
و در چون که از یکد از دانه های باریک بر عرق کل در خورد  
و دانه علم **باب صد و نهم** در یاد اندر شکم سکر چون  
در شکم با باشد نشان است که قرقره از شکم وی شنود  
چنانش پاره پاره بود و خشک **صلح** وی است که در خورد

که بر عرق سب و بر عرق چور و دانه رازیا نه کوفه  
یا در خوردش و در حرف سفید و زنجبیل سب یا در  
و بد گوشت آمو یا از گوشت خرگوش بریت و چون  
و دانه دانه رازیا نه کوفه و هم چند ان اینون کوفه  
و طعناش کند **باب صد و دهم** در شکم سکر چون  
در شکم سکر بود این به نعت می کرم سفید چون کرم سب  
او را خور و اما کرم سرخ و این نوع در مقدش بود که  
سفره اش و دیگری سرخ و در از و این در رود با  
نشان وی است که پرمای ران و شکم را می کند و  
پای بند شود و بالای کف و چون چال افکند با شکم  
و در زشتین گاهی می کند و بود که در چنانش که کاه کرم می

و مقدش میخارد و قرقره از شکم وی است **صلح** وی است  
که در خوردش دانه و ولقمه گوشت باب اما ترش و وی  
گوشت پارکند و در وی دانه سه روز یا بسته  
کنند م سفید و خور و بید و با پوست موش در خورد  
و در چون ریخ بر عرق شیر و زری بید و زری بسته  
ترنج و کشم که و پخت دانه و پوست وی با کنند  
خور و باید و همین را بد و ولقمه گوشت بد و در  
نشان و آب درش او خور و آب خور و همه که در شکم  
یا در خوردش و قطران یک لقمه گوشت یا خور  
باید و آنکه به لقمه گوشت و کنسین مال یا نخود کوفه ری  
پراکنند و در خوردش و این از موده است و

عرق کوبید که خورمندی کن و آرد کند م با هم کوبید  
و آب بریزد و آنکه بنفشه و و اش کبک و گوشت  
در وی پارکند و در خوردش و دانه یا طبله کالی جزو  
و از کثیر اینم خور و از سکر سفید جزوی سه را خور و  
و با شیر بریزد و با گوشت در خوردش و در چش کف  
ابو عیسی که بستند از بر عرق دانه و شیخ امینی دانه  
و پنج دانه شومر و را خور و باید و با کنسین بریزد  
و در خوردش و دانه کوبید و این بنایت حرمت  
**باب صد و یازدهم** در شکم سکر چون شکم سکر  
ریم بود **صلح** وی است که خرفان و زریخ و قمل  
و خرنوت بر اش بند و با کنسین مل کند و همه را پیاز



و بگوشت تازه در خوروش و دهنه روز و گوشت  
بروغن بچویند و حبه کد بروغن کا و اسیفند اصاص  
زردی چشم مرغ و گل سرخ کوفه و مغز سر کوفه ماده  
کرم یا گوشت کبوتر و الله اعلم **باب هشتم** در در  
شکم کبوتر از سر ما چون در شکم از سر ما برونش است  
که چنانش پاره و پاره بود و بر زدی کرایه و کمره بر جود  
چند چوبستان و بال راست و حبه دارد و وقتی کند  
اندراحت که طعام خورده باشد و بود که بخور و اگر خور  
بهری کرایه در دوقی تر بود **باب نهم** وی آنست که خون  
و شش کرم در خوروش و دهنه و غن کا و کرم کرم و دهنه  
بگوشت کبوتر و شیر کوفه کرم کرم و دهنه و غن کا و کرم کرم  
و

بشراب کن و زیت در خوروش و دهنه لقمه گوشت سرخ  
یا بنک کوفه یا میز و شراب کن و دهنه و دهنه گوشت سرخ  
هر روز و صفت در نیم کوفه طعام کرم **باب دهم**  
در کرم میان گوشت و پوست نشان وی آنست که کرم را  
و ناکه چیده و پای بر شش میزند و سر پای شش میزند  
وی آنست که پر ناخن بکند چنانکه هیچ پر نماند و انبار  
بخار و و بشوید آب قوطی یا آب قیوم انگاه بقطر  
مسالید یا باد و بشوید بمرکب یا بوق و ملک و خور  
بسر کرم بر شش و بان جای لکه کرم نماند و بستان  
شیر و بکوبد و بزیت مالید و انگاه آب کرم و صابون  
بشود و بمالد زردی چشم مرغ و زیت و حبه کد

**باب یازدهم** و آنکه پیش کش کند برینا چون بر کشند  
برینا **باب بیستم** وی آنست که ملک اندرانی درین پیش کشند  
سر روز انگاه پاک کند یا ستانده سر کمان پی ملک و دهنه  
پر کشد و کیده بخور و آن سوران نهند که بری و دهنه  
**باب بیست و یکم** در آنکه پر ناقص بداید چون پر شکر ناقص  
خوانی که بقاعده اول باشد **باب بیست و دو** وی آنست که زهر جود  
بستاند و سر خور و درین آن پر کشد و مقصود بر آن  
**باب بیست و سه** در آنکه پیش کش که بر آید چون پر شکر  
که بر آید یا چیده و کشد بداید که از ضعف کمره باشد که بر  
وی بد نباشد که پر نرم بداید و وقت شش است که برود  
**باب بیست و چهار** آنست که در خوروش و دهنه کرم کرم کرم کرم

دشتی و پرستوک چه یا گوشت کوفه بروغن زیت  
و پر کش که چیده بود **باب بیست و پنج** وی آنست که آن پر بر  
شیر و مالید چند آنکه نرم شود و آنکه بکند و دهنه و غن  
باد و آب بچویند و آن پر را در آب کد کشند که کد  
بشود و زیت سرخ برود و با شیر کوفه پر را باری چند کشند  
تا نرم شود و انگاه کل حشوی در آب بچویند و آن پر را در  
جوشان زرد و راست کند و پر کشند که آب کرم در  
پر کشد و الله اعلم **باب بیست و شش** در پر کش که  
وقت افتاد است و آن روم کفشد که زیت را در کد  
مسس سرخ کند و هفت روز در زیر خاک دفن کند و بعد  
بر آن جای که پر می افتد بمالد نیک شود **باب بیست و هفتم**







۱۱۸  
**علاج** است که از شکار باطل کند و در خانه تا یک بند  
و ضا و شکست اگر آتاس گرم باشد حدس پوست کند و  
مسند و خواب و طین از منی و شیاف مایه اجمه را  
بناید و باب حی العالم برشید و آب کشین تر و کلاب و آب  
هند و اند و سفیدی چشم مرغ در ضا و شکست اگر نیک نشود  
بستاید گیاهی که او را راعی الحام کنید و مگوید و کلاب  
و آب کشین تر برشید و ضا و شکست و بعضی دور و طحاشن  
از گوشت مرغان و ششی بایستاید بست اگر تر باشد بهتر و  
و آب و در طشت کند و غزال بر طشت نهد و شکرو را  
بر سر غزال نشاند تا بخار آب بر پای سکره رسد چنانکه آب سرد  
شود آب گرم زاید و کند تا و وساعت بخار آب پختگی شود

الله

۱۱۸  
رسد چنانکه آب بعد از آن کمین بر پای او بمالد تا آب  
جسته و نرم شود و آنجا با کینه شیر یا آهن جاست کند خون و  
از وی سپردن آید آنکه صبح عربی و صبر و سفیدی چشم  
و غفران و خون پاکان و کاسه کند و بر آتش نرم گرم  
و بر پایش ضا و شکست یا صبر و سر کین کمپو تر و زرخ مرغ و  
کا و از هر یکی جزوی همه را خور و بساید و بنفشه سیاه  
و ضا و شکست و بعضی گفت اند که از ناکیان سیاه کمال خون  
حقیق کی و کل بایستاید سر باز و غفران و بچشاند و بگذارد  
تا سرد گردد و غفران بروی پانیزد و در جایی که آتاس  
وارد بمالد یا بسند و آن روز را کند بعد از آن روز  
و دیگر چنان کند تا سه روز بر آید بعد از آن کینه و کند و

۱۱۹  
خور و بساید و سر که کین برشید و آب کش بگذارد و چنانکه  
باید در با و کند و بساید تا نرم شود و بر پا  
نجا و کند و این جربت اگر آتاس نرم شده در وی  
بستیش بر مذابیم پروان آید و بعد از آن مداوا  
بر حسب سیکه درین کتاب یاد کردیم و اگر هنوز آتاس  
برک چشدر را بچشاند و بر آتاس ضا و شکست گرم گرم  
نوبت و بعد از آن روغن کا و بمالد تا نرم شود و  
دهد از گوشت کبوتر بچه و کجک ششی اگر نیک نشود طبعی  
و اغ کند و اگر نیک نشود پیش ازین علاج نشود  
**مصره** ۱۲۰ در با و پای سکره چون در پای سکره باشد  
یا در ریش نشان می آتاس که پای را آویخته دارد و

بای

۱۲۰  
پای چسری تواند گرفت و پوسته رگهای آن پای چن  
زدکان کشیده باشد و بود که اما سیده بود **علاج**  
وی آتاس که بستاید و جبه و با و بونج و اکیل المک و  
بچشاند و در پایش بمالد یا طشت کند چنانکه در باب نقر  
کشم تا بخار از پای رسد و طعام از گوشت کجک ششی  
بر روغن جوز و کبوتر بچه بر روغن بادام تلخ و گوشت های گرم  
بفایند و امینون در خور و دهد **بسیار** ۱۲۱  
در شکست پای سکره چون پای سکره شکست یا از جای بدر آید  
**علاج** وی آتاس که معاش و ماش و طین از منی از هر یکی  
جزوی و چسبی و قاقا از هر یکی نیم جزو برشید و سفیدی چشم  
مرغ و آب مورد بر او ضا و شکست بجا که تان و چنان بندد



جای لم جرت نشود یا بستاند پوست کند و خون شان  
و قیاسه را بگوید و شراب کن سیریش و نما و کند بجا  
کنان و چنان بند و که بجای جرات لم زرد یا ششم تری  
را خور و صلا کند چون سر و پا را از شراب ببرد  
بر آتش نرم تا چوب سیریش شود و بر آنجا نما و کند و خور  
و بدل تخوم و مویا سیریش و گوشت کبوتر و هر گوشت  
پاره زیت مالده **بکسر و سیریش** در آتش  
سکره چون کف سکره آتش کند یا شش علامه و مکه اند  
**عسلوی** آنت که مرم خل را روزی چند مالده است کند  
و کا فور بکشد خور و نباید و زهره بریزد و خیدی هم  
و بجای کتان نما و کند **بکسر و سیریش** در سوزنک

دانی

روی یا بر پای سکره پس شود چنانکه بر آویخته شود و سودا  
سود و این علت بر شایین و مرغ بود ما در بود که بر مار شود  
**عسلوی** آنت که اسهالش کند یا شش مدیر و طعاش  
کبوتریچ و کنگ دشتی و گوشت کوفته کرم و بپا  
موم و بر آتش کرم بگذارد و بر آن مالده روزی  
بستاند و نمک اند را فی خور و صلا کند و بر آن  
بر کند یا بستاند صبر و مرد خور و باید و سیریش  
انجا مالده یا مالده شیر و فلفل کوفته هم و بعضی کونین علت  
را سردی و تری باید و او آنت پس اسهالش کند  
و سکر طبرزد و یا بستاند شیر و حنظل و روغن بنفشه  
و کتاب بر آنجا مالده و طعاش و بد از گوشت بر آفرود

سدا

یک یک بچ یا بستاند روغن بنفشه و سکره و آب کشیده و بر آنجا  
مالده و دیدم که داغ کرده بکشد  
**بکسر و سیریش** در پای سکره چسبی بر آید چون بر پای سکره چسبی  
بر آید چنانکه بر دست آید **عسلوی** آنت که کوفته و کوفته  
را بشکافد و پرنک کند و در کاشه خف و در زجاستار  
آن آب بروی مالده این آفرود است **بکسر و سیریش**  
**بکسر و سیریش** در پرنک سکره چسبی سکره پر خود را کند یا ببرد  
چنانکه بعضی گفته اند که منی ریش میکند و از وی صبر بدار  
**عسلوی** آنت که عطری کف از قول خاقان که سکره  
را سه روز و خور دوش و بد تا فلفل کوفته و بکشد  
سه روز و بعد از روز دیگر بستاند ششم و میانش را

دانی

و روغن کاه کند و بر آتش نرم بند تا شعله شود و سکره  
و در خور و بد و بعضی گفته اند برین حالت است  
که بستاند صبر و حنظل و مرد و حنظل و سیریش  
پیش مالده روزی چند هر روز چون آن کند آن بر آید و  
و تخی دار و در دوش و در کاز باقی دار و ترک این  
عمل کند و این محتولست و کف سکره قوس ملک بکشد  
این علت بستاند روغن بنفشه و درین بر مالده یا قطر  
و روغن قان و روغن خور و درین بر مالده یا فلفل بود  
**بکسر و سیریش** در شکست چنان سکره چون بکشد  
بکشد بستاند چنان دیگر و آن استخوان که در میان آن است  
در کند و آن بکشد را چنان کند که در میان آن رود یا



۱۷۶  
 مصلحی و بگوید و در آن چنگال کف کرم و وصله کند و اگر  
 چنگال افتاده باشد بستاند و شق و شکر طبرزد و هر دو را  
 بگوید و بر آنجا مالده و به نیمه جامه چسباید بستاند و شق  
 و موم و زیت بوسم پائینزد و بر آنجا بندد بستاند  
 و خور و بید و شراب کهن بپاییزد و بر آنجا بندد و بندد  
 به نیمه جامه و اندام علم **بیکصد و بیست و نهم** در علقه  
 میخ چون در کف سکر علقه بود و مانند میخ شقایق است که پای  
 و کفش آس کید و میان کفش مثل سیر میخ پیدا بود **بیکصد و سی و یک**  
 است که در خور و در کف شک و کبوتر طبعیده بر خور و خور  
 را در خانه تا یک بندد و بر سر طایس نشاند و بچوبه بپای  
 را بکتاب بکشد و بستاند و سیر و موم و جاک که موش در خور  
 ۱۷۷

۱۷۵  
 و سیر که سیر شد و بپاییش مالده اگر آس زیاد شود بستاند  
 و شق و کثیر چنگال که شق در باب نفوس نایستد بپای کبابی  
 مودس گویند و تیرگی قرغن اوقی و بگوید بر خور و خور  
 و بچوبه بندد و بر آنجا سیر و خور کند تا سیر و روز و هر روز  
 باب کرم بر پشت خرمالی بندد چنانکه در باب نفوس گفته شد  
 چون آس رسیده باشد سیر کار و کرد بر کرد و میخ را بچوبه  
 چنانکه بتوان گرفت آنجا کپره و پیرون کشد و بعد از آن  
 آن جای را پر کند سیر و موم و اگر در موی مردار باشد  
 در خور و شق بندد یا زنگار را و ای او بهر همای موافق کند  
 از اول آس رسیده باشد سیر کار و نرم کند و موم و  
 سیر پر کند و بعد از آن بد او کند بهر همای موافق نرم کرد

۱۷۸  
 محتاج بود و اگر نه خشک دار و کند و خور و خور بپای  
 خشک و از وی سر و **بیکصد و سی و دو** در علقه  
 سکر بستاند و به و و خشک کند و بپایس مالده و در خور  
 بایستد دل کو صفید و از رک و به و بی ماک کند و در  
 کو خور و پار و کف و در خور و شق و کبوتر شک  
 و شیر خور بایستد سکر و سکر صفید و خور سیر که سیر شد  
 بی گوشت در خور و شق و موم و صفید و در علقه  
 بکند از و آب و در شق و می بندد تا بخورد و بعد از آن سیر کند  
 از گوشت یکسان بگوید و بپایستد خور و نیم درم  
 و موم اندرانی ربع درم بپایس سیر شد و در خور  
 و به بی گوشت و بعد سه ساعت آب در شق و می بندد و بعد  
 ۱۷۹

۱۷۷  
 سیرش کند از گوشت کبوتر و کبک یا در خور و شق  
 کنسین و میر معده از زیتونی بی گوشت و بعد و علقه  
 آب در شق و می بندد و بعد و علقه طعاش و  
**بیکصد و سی و سه** در کنسین و میر سیر که سیر شد  
 خصوصاً از جایی که در جثه بادام سیر باشد و بپای  
 سیر بچوبه بندد و بر آنجا سیر و موم و کفش را بپایستد  
 و قوام کپره دو انگشت و بی گوشت کند و نگاه دارد و وقت  
 حاجت اگر بر سکر حال بکشد و در خور و شق و به  
**بیکصد و سی و چهار** کف جوارش سوود دارد  
 را و باد را و شهورت را و نشا ط کبوتر و سیر بپایستد  
 و در صحن و خور و خور بپایستد و سکر طبرزد از نهی کرد



۱۳۲  
 و نمک هندی و زرنخ زرد و ریحی درم سکنی همه را در  
 بساید و در بستوی کند تا وقت حاجت **باید**  
**مکسید** <sup>۱۳۳</sup> و جوارش و دیگر بتساند کثیر و میو  
 و گل از منی اره بر یک درم سکنی مصطکی و نخل و جوز پیا  
 از هر یکی ربعی و نمک اندرانی نیم درم خوبه همه را خود  
 بساید و کاسپر کف گرفته بپزند و اندکی کباب در بستوی  
 کند تا وقت حاجت **باید** <sup>۱۳۱</sup> <sup>۱۳۴</sup> **صد** <sup>۱۳۵</sup> درم سکنی  
 که سردی کند بتساند طباشیر و سکر طبرزد و چشم خیار و گم  
 مالک و تخم ماکیان از هر یکی درم سکنی کاغذ منضوی  
 و انکی همه را بکوبد و در بستوی کند تا وقت حاجت در خود  
 و به نیم درم سکنی بکوبد و فروج یا بکوبد و بزغالده یا کوشک شیشک  
 بد

۱۳۲  
 و درم سکنی همه را بتساند ایک ترابنا  
 رسیده و هفت بار بشوید و آنکه خشک کند و به جریز  
 و برغن سراده در دانه آن بساید تا مرهم شود **باید**  
**صد** <sup>۱۳۳</sup> <sup>۱۳۴</sup> درم سکنی و سکنی و سکنی و سکنی  
 و خور و بجا درم تا از خریز سرون رود و از و سکنی  
 درم سکنی و نیم و از هر یکی درم سکنی و از زیت دو درم  
 در آتش نرم بپزد و سپحان بجا بماند تا شود و بومریم  
 شود و در طریقی نگاه دارد تا وقت حاجت **باید**  
**صد** <sup>۱۳۴</sup> <sup>۱۳۵</sup> درم سکنی و خشک دارد و بتساند خون ساوشان  
 افاقیا درم سکنی و غمزه و ت نیم درم شاخ کاو کوهی سخته  
 و عدس پوست کند از هر یکی ربع درم همه را نرم صلیا

کند مثل سرده و نگاه دارد تا وقت حاجت **باید**  
**داروی** <sup>۱۳۶</sup> بتساند عین الحمار که به رومی مکر مدین گویند  
 سه درم و از لاله که شقاقی گویند و عین الدنیک نیز گویند  
 و پرسیاوشان و راعی الحسام این همه را خشک کند و بکوبد  
 و بپزد و از خریز بگذراند و نگاه دارد تا وقت حاجت و  
 بعضی گفته اند بتساند شکر همد و پیرش بکند و بر سر سکنی  
 که شمشیر صقل می کنند









خطی